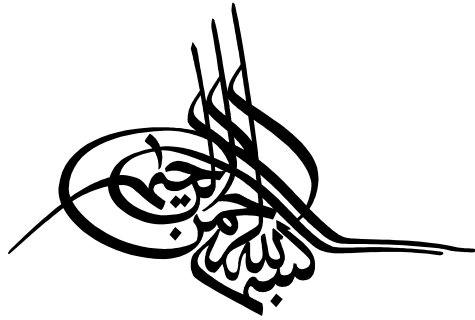




دیدگاه‌ها و نظریه‌های توسعه روستایی

مجموعه جغرافیا

مؤلف:

مجید سعیدی راد

آمادگی آزمون دکتری

سعیدی راد، مجید

توسعه روستایی رشته جغرافیا/ مجید سعیدی راد

مشاوران صعود ماهان: ۱۴۰۱

۸۳ ص: جدول، نمودار (آمادگی آزمون دکتری مجموعه جغرافیا)

ISBN/N: 978-600-458-621-4

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

فارسی - چاپ اول

توسعه روستایی

مجید سعیدی راد

ج - عنوان

کتابخانه ملی ایران ۳۳۵۲۲۴۳

انتشارات مشاوران صعود ماهان

- ☐ نام کتاب: توسعه روستایی
- ☐ مؤلف: مجید سعیدی راد
- ☐ مدیران مسئول: هادی و مجید سیاری
- ☐ مدیر تولید محتوا: سمیه بیگی
- ☐ ناشر: مشاوران صعود ماهان
- ☐ نوبت و تاریخ چاپ: اول ۱۴۰۱/
- ☐ تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
- ☐ قیمت: ۱/۶۹۰/۰۰۰ ریال
- ☐ شابک: ISBN ۹۷۸-۶۰۰-۴۵۸-۶۲۱-۴

انتشارات مشاوران صعود ماهان: تهران - خیابان سهروردی شمالی - خیابان میرزائینالی شرقی - پلاک ۵۱

تلفن: ۸۸۴۰۱۳۱۳

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به موسسه آموزش عالی آزاد ماهان می باشد. و هرگونه اقتباس و

کپی برداری از این اثر بدون اخذ مجوز پیگرد قانونی دارد.

به نام خدا

ایمان داریم که هر تغییر و تحول بزرگی در مسیر زندگی بدون تحول معرفت و نگرش میسر نخواهد بود. پس بیایید با اندیشه توکل، تفکر، تلاش و تحمل در توسعه دنیای فکریمان برای نیل به آرامش و آسایش توأمان اولین گام را برداریم. چون همگی یقین داریم دانایی، توانایی می‌آورد.

شاد باشید و دلی را شاد کنید

برادران سیاری

پاییز ۹۲

تقدیم با بوسه به:

پدر و مادر مهربانم که فانوس نگاهشان تنها چراغ تاریکی این کوچه‌های بی‌انتهاست و دعای خیرشان پر پروازم برای رسیدن به فردا است.

گسترش روزافزون علوم جغرافیایی از جمله توسعه و برنامه‌ریزی روستایی و وجود قلمروهای جدید در زمینه‌های علمی، وصول به دستاوردهای ارزشمندی را برای نسل حاضر و آیندگان نوید می‌دهد. همچنین اهمیت اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی، کالبدی-فضایی عرصه‌های روستایی و یکپارچگی آن با توسعه ملی و منطقه‌ای در جهان امروز، سبب شده است تا مطالعات روستایی به ویژه در کشورهای در حال توسعه گسترش یابد، که تعداد و نسبت زیادی از جمعیت آن‌ها در سکونتگاه‌های روستایی زندگی می‌کنند. این موضوع در کنار پیچیدگی و گستردگی مطالعات روستایی باعث شده است تا برنامه‌ریزی و توسعه روستایی با تکیه بر مبانی و دیدگاه‌های نظری خود به صورت یک تخصص مستقل خود را عرضه کند. به این منظور برنامه‌ریزی و توسعه روستایی و نظم و نسق دادن به سرزمین به صورت یک علم میان‌رشته‌ای عمل می‌کند که چنان ابعاد متنوع، پیچیده و گسترده‌ای دارد که توفیق در آن بدون بهره‌گیری از پشتوانه‌های علمی، تئوریک، و پژوهشی کافی ناممکن است. مجموعه حاضر در نوع خود کار منحصر بفردی است که بعد متمرکز شدن آزمون دکتری از سوی وزارت علوم برای دانشجویان رشته علوم جغرافیایی گرایش برنامه‌ریزی روستایی گردآوری شده است، امید است که این اثر برای داوطلبان آزمون دکتری مفید واقع شود و نیاز آن‌ها را در درس دیدگاه‌ها و نظریه‌های توسعه روستایی مرتفع سازد. این اثر همچنین برای داوطلبان آزمون کارشناسی ارشد علوم جغرافیایی برای درس برنامه‌ریزی منطقه‌ای و آمایش سرزمین و برنامه‌ریزی روستایی قابل استفاده و مفید است.

مجید سعیدی راد

M_Saeidirad@sbu.ac.ir

فهرست مطالب

فصل اول - نظریه‌ها و دیدگاه‌های توسعه روستایی دوره کارشناسی	۹
فصل دوم - مدل‌های تبیین‌کننده پیوندهای شهر و روستا	۳۷
فصل سوم - نظریه‌ها و دیدگاه‌های توسعه روستایی دوره کارشناسی ارشد	۴۳
فصل چهارم - مبانی برنامه‌ریزی توسعه روستایی و ایران	۵۹

فصل اول

نظریه‌ها و دیدگاه‌های توسعه

روستایی دوره کارشناسی

آنچه که در این فصل می‌خوانیم

✓ تعاریف و مفاهیم

✓ نظریه مکان مرکزی والتر کریستالر

✓ نظریه حلقه‌های متحدالمرکز فون تونن

✓ ریخت‌شناسی اجتماعی گالپین

✓ نظریه قطب رشد

✓ رویکرد شبکه منطقه ای مایک داگلاس

✓ رویکرد توسعه اگروپلیتن

✓ مدل مرکز-پیرامون

✓ نظریه عملکرد شهری در توسعه

✓ روستایی (UFRD)

✓ نظریه سرمایه‌داری بهره‌بری

فصل اول

نظریه‌ها و دیدگاه‌های توسعه روستایی دوره کارشناسی

تعاریف و مفاهیم:

دانش / علم - آگاهی - مکتب - پارادایم - تئوری - مدل - رویکرد - راهبرد - ایدئولوژی

اساس علم **تئوری‌ها** هستند. آگاهی مبتنی بر شناخت، هدف علم است.

آگاهی مولود شناخت است. شناخت مبنای آگاهی است.

تئوری‌ها در علم اهمیت اساسی دارند.

علم و دانش تقسیم‌بندی می‌شوند. مثلاً علوم تجربی، علوم اجتماعی

- وقتی تئوری‌ها صحتشان به اثبات برسد به قانون تبدیل می‌شوند و این قوانین و قانون‌مندی‌ها در علوم تجربی از ثبات بیشتری برخوردارند ولی در علوم اجتماعی از ثبات کمتری برخوردارند.

- تئوری‌ها دائماً رد می‌شوند ولی معنایش این نیست که کنار گذاشته می‌شوند بلکه مدام تکمیل می‌شوند و اصلاح می‌شوند و بدین ترتیب پیکره‌ی علم تقویت می‌شود.

- اگر بخواهیم یک تئوری را درست بفهمیم باید تئوری‌های قبل را نیز بشناسیم بنابراین می‌توان گفت اندیشه ورزی انسان مسیری طولانی را طی کرده تا به اینجا رسیده.

- وقتی تئوری کوانتومی می‌آید تئوری نسبت رد می‌شود ولی این به معنای بی‌ارزش بودن آن نیست.

- تئوری یعنی اندیشه ناب، چیزی که به فکر دیگران نرسیده و این ایده نو فقط به ذهن یک نفر رسیده و آن نفر دیدگاه نابش (تئوریش) را مطرح می‌کند.

- اندیشه و اندیشه ورزی، تئوری‌ها را ساخته و اساس علم امروز است.

- اندیشه ناب (تئوری) خصوصياتی دارد:

- ۱ - منطقی هستند، یعنی قابل تست و آزمون کردن هستند یا از راه قیاس یا از راه استقرار و یا هر دو
- ۲ - باید قانون مند باشد یعنی ارتباط بین عوامل و نیروهای درونی و بیرونی را بررسی می‌کند و از علل پدیدار شدن پدیده‌ها بحث می‌کند.

- تئوری باید قابل پیگیری و آزمون باشد.

امانوئل کانت: ما در علم چیزهایی را بررسی می‌کنیم که قابل پیگیری و آزمون و لمس کردن باشند.

ابن سینا: آن چه که قابل جستجو نباشد در موردش صحبت نمی‌کنم.

پدیده‌هایی که به ذهن ما می‌آید ولی قابل پیگیری نیست در علم نمی‌گنجد.

تئوری علمی مبتنی بر جستجوهای عینی و ذهنی است.

پارادایم: چند تئوری که باهم همسو هستند و بر سر یک موضوع و مقوله‌ی مشخص بحث می‌کنند پارادایم را تشکیل می‌دهند.

مجموعه‌ی روش‌ها، رویکردها، مدل‌ها و تئوری‌های همسو پارادایم را تشکیل می‌دهند که یک دستگاه فکری ایجاد می‌کند؛ مانند پارادایم توسعه پایدار. این دستگاه فکری حول محور خاصی است.

توسعه پایدار یک مقوله مشخص است اما درباره آن تئوری‌ها و دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد.

مدرنیسم یا نوگرایی و جغرافیای فضایی نیز پارادایم هستند.

در واقع وقتی محور بحث مشخص و یکسان باشد و درباره آن دیدگاه‌ها و تئوری‌های مختلفی مطرح می‌شود پارادایم ایجاد می‌شود.

– علم اعتباری است، یعنی تکوین می‌یابد و تغییر می‌کند. چون دانایی انسان پویاست و ایستا نیست. این اعتباری بودن هم در علوم تجربی و هم در علوم اجتماعی است.

قبل از پارادایم، لفظ مکتب مطرح است.

مکتب: حول فرد می‌گردد نه حول تئوری‌ها. پس دارای اصالت فردی است.

مثلاً یک نفر یا چند نفر درباره‌ی یک مقوله بحث‌هایی مطرح می‌کنند. بقیه هم درباره‌ی آن بحث‌هایی مطرح می‌کنند و طرفدار آن می‌شوند. پس فردگرا است؛ مانند مکتب شیکاگو

ولی امروزه پارادایم جای مکتب را گرفته است.

مدل: ممکن است یک تئوری با توجه به اینکه یک اندیشه ناب است باعث ایجاد یک یا چند مدل می‌شود. پس می‌توان گفت مدل زاینده‌ی تئوری است. یا پایه مدل تئوری است.

تئوری ارزش نظری بیشتری دارد ولی مدل ارزش عملی بیشتری دارد.

یک مدل ممکن است فقط بادی‌های برنجی یک قانون‌مندی که در تئوری وجود دارد شکل بگیرد.

مدل معانی مختلفی دارد. گاهی اوقات مدل با الگو و نمونه یکسان گرفته می‌شود.

گاهی حتی به تئوری هم مدل می‌گویند. مثلاً وقتی می‌گوییم مدل ذهنی، منظور از این مدل ذهنی همان تئوری است.

مدل ذهنی یعنی نوع تلقی و نوع تفکر.

رویکرد: جاذبه‌ای که تئوری‌ها و مدل‌ها ایجاد می‌کنند و افراد را با توجه به طرز فکرهایی که دارند به خود جذب می‌کنند، رویکرد نامیده می‌شود.

در گذشته بیشتر مکتب‌ها و امروزه بیشتر پارادایم‌ها هستند که جاذبه ایجاد می‌کنند و رویکردها را ایجاد و یا تقویت می‌کنند.

در علم رویکردهای مختلفی به وجود می‌آید، چون پارادایم‌های مختلفی وجود دارد.

راهبرد: رویکرد ما در راهبرد است. راهبردها همان استراتژی‌ها هستند.

استراتژی: روش‌هایی که برای رسیدن به یک هدف دوردست مورد استفاده قرار می‌گیرند.

باید مرحله‌ی طی شود تا به هدف دوردست برسیم. در این مراحل باید تکنیک‌هایی به کار گرفته شود تا به هدف دوردست برسیم.

مثلاً طرح آمایش سرزمین دارای استراتژی است و یک برنامه راهبردی و درازمدت است.

دیدگاه: جزئی‌تر از رویکرد است. به یک فرد مربوط می‌شود. در واقع همان نقطه‌نظر است.

توسعه شهری: توسعه روستایی، توسعه منطقه‌ای، توسعه ملی و ... دلالت بر یک چیزی دارد که آن اساس همه‌ی بحث‌های ما خواهد بود و آن تغییر^۱ است.

^۱ - Change



در واقع وضعیت مطلوب حالت نسبی دارد.

روند تغییر یک روند همیشگی است. چون وضع مطلوب نهایت و پایانی ندارد.

پس این تغییر همیشه صورت می‌گیرد و در واقع اساس توسعه است.

ایدئولوژی: در قرن ۱۸ و ۱۹ برای اولین بار به کار گرفته شد. منظور از ایدئولوژی همان ایده شناسی و اندیشه شناسی بود؛ و مجموعه معرفت انسانی را از طریق ایدئولوژی مورد بررسی قرار می‌دادند.

در قرن ۲۰ به خصوص بعد از انقلاب اکتبر به شدت بار سیاسی به خود گرفت و یک ابزار سیاسی شد و در چارچوب مارکسیست مطرح شد و به باورهای دینی نزدیک شد.

در واقع مفهوم ایدئولوژی که یک زمانی مفهومی علمی بود به یک مفهوم سیاسی تبدیل شد.

ایدئولوژی سعی در تثبیت یک موضوع دارد و می‌خواهد همه چیز را شبیه اعتقادات خودش کند.

نظریه مکان مرکزی والتر کریستالر

اصل مرکزیت یا مکان‌های مرکزی توسط والتر کریستالر (۱۹۳۳) به عنوان یک نظام نظری مطرح شد. کریستالر معتقد بود مفهوم مرکزیت «نه تنها حوزه‌های کوچک شهری را که صرفاً مرکز حوزه ی پیرامونی خود به شمار می‌رود در بر می‌گیرد، بلکه شهرهای بزرگتر را نیز شامل می‌شود و این امر نه تنها به حوزه پیرامونی بلافصل آنها مربوط می‌شود، بلکه در واقع شبکه ای متشکل از چندین حوزه ی کوچکتر را نیز شامل می‌شود. هر کدام از این حوزه‌ها مرکز نزدیکتر به خود را تحت پوشش دارد، اما در مجموع دارای کانون مرکزی بزرگتری است که نیازهای روستاها و شهرهای کوچکتر را برآورده می‌سازد؛ نیازهایی که شهرهای کوچکتر قادر به برآوردن آنها نیستند.» بدین‌سان او اضافه می‌کند که «ویژگی یا کارکرد اصلی شهر این است که کانون مرکزی یک حوزه ی پیرامونی باشد». بر این اساس، کریستالر سکونتگاه‌های روستایی را که برای حوزه ی پیرامونی خود مرکزیت دارند، سکونتگاه مرکزی می‌نامد (سعیدی، ۱۳۸۴: ۱۳۱).

کریستالر کار خود را با این سؤال اساسی آغاز می‌کند که «آیا تعداد، وسعت و پراکنش فضایی سکونتگاه‌ها از قانونمندی‌های خاصی تبعیت می‌کند یا نه؟» (سعیدی و حسینی حاصل، ۱۳۸۸: ۳۴).

کریستالر اظهار می‌کند که «پراکنش سکونتگاه‌ها البته از اصول قانونمندان ای تبعیت می‌کند که ما هنوز این اصول را شناسایی نکرده ایم». او در عین حال در پی این نظر، این پرسش بسیار اساسی را مطرح می‌سازد که «چگونه می‌توان به تبیین همه جانبه وسعت، تعداد و پراکنش فضایی سکونتگاه‌ها پرداخت و چگونه می‌توان قانونمندیهای مربوط به آن را دریافت؟» (سعیدی و حسینی حاصل، ۱۳۸۸: ۳۵).

وی در تئوری خویش معتقد است که: مایه‌ی حیات مراکز شهری را نواحی روستایی و حوزه‌ی کشش آنها تأمین می‌کند؛ به عبارت دیگر به وجود آمدن و ادامه‌ی حیات مراکز شهری در چگونگی عرضه‌ی خدمات اصلی برای رفع حوائج نواحی روستایی اطراف آنها خلاصه می‌شود. یکی از فرضیه‌های تئوری کریستالر در برنامه‌ریزی‌های منطقه‌ای این است که مراکز جمعیتی (روستایی) واقع در حوزه‌ی یک منطقه دارای عملکرد و رابطه‌های منظم و متشکل با یکدیگر می‌باشند و کلیه احتیاجات مردم یک منطقه نمی‌تواند در همه جا پراکنده و یا در یک نقطه متمرکز باشد. در حقیقت بعضی از احتیاجات در بعضی نقاط و برخی دیگر در سایر نقاط با نظم و تسلسل خاصی پراکنده‌اند. بر این اساس هر آبادی یک حیطه و محدوده‌ای را زیر نفوذ خود دارد که باید به آن حدود سرویس رسانی نماید (آسایش، ۱۳۷۴: ۵۹).

کریستالر معتقد بود، کارآمدترین شکل نظری حوزه‌های بازاری، شش ضلعی است؛ زیرا در این قالب، شکل‌گیری و استقرار حداکثر تعداد حوزه‌های بازاری، همراه با حداقل هزینه‌های حرکت (جابجایی) امکان می‌یابد. البته آنچه که در این میان اهمیت ویژه دارد، دو عنصر اصلی، یعنی آستانه و حیطه‌ی کالا و خدمات است. آشکار است که حدود این دو عنصر برای کالاها و خدمات گوناگون متفاوت است. برخی کالاها و خدمات دارای مقدار آستانه ناچیزی هستند و بر این اساس، حیطه محدودتری دارند که آنها را می‌توان کالاها و یا خدمات رتبه پایین نامید. در مقابل برخی کالاها و خدمات نیازمند سطح بالاتری از تقاضا و

بالتبع حیطه‌ی وسیع‌تری هستند که به آن‌ها کالاهای و خدمات رتبه بالا گفته می‌شود. به عنوان نمونه نان یک کالای رتبه پایین و خدمات یک جراح متخصص دارای رتبه‌ی بالایی است (سعیدی و حسینی حاصل، ۱۳۸۸: ۳۷ و ۳۶). به واسطه حدود و محدودیت‌های آستانه، آشکار است که امکان عرضه تمام کالاهای و خدمات در همه مراکز وجود ندارد. تعداد نقاط تولید یا عرضه خدمات با رتبه کالا یا خدمت نسبت معکوس دارد. کالاهای و خدماتی که دارای کمترین رتبه هستند، در مکان‌های بیشتری یافت می‌شوند و عرضه می‌شوند اما کالاهای و خدماتی که بالاترین رتبه را دارند تنها در نقاط معدودی در دسترس هستند. کریستالر معتقد بود، استقرار فضایی مکان‌های بازاری و سکونتگاه‌ها به شکل سلسله‌مراتب منظمی تحقق می‌پذیرد (سعیدی و حسینی حاصل، ۱۳۸۸: ۳۷).

بررسی اجمالی تئوری مکان مرکزی را می‌توان به اختصار چنین مطرح ساخت:

سکونتگاه‌های انسانی، اعم از شهر و روستا، بر اساس نظم مکانی- فضایی آشکار یا پنهان، استقرار و سازمان‌یافته‌اند. این نظم، نظم سلسله‌مراتبی است که بر مبنای آن، هر سطح با ویژگی‌های اساسی زیر همراه است:

- ۱- سازوکار ویژه عملکردی، با توجه به نسبت برخورداری از جمعیت، فعالیت، امکانات و دامنه روابط بیرونی؛
- ۲- سازوکار عملکردی ویژه در هر سطح؛
- ۳- تأثیر ویژه عامل فاصله/ مسافت بر هم‌نوایی استقرار مراکز هم سطح در سلسله‌مراتب؛
- ۴- حوزه بندی مبتنی بر وسعت- فعالیت سکونتگاه‌ها، بر اساس استقرار منظم فضایی نسبت به مراکز بازاری محلی، ناحیه‌ای و ملی.

با توجه به این پیش‌فرض‌های مبنایی، محتمل‌ترین شکل سازمان فضایی، شبکه مکان‌های مرکزی، خواهد بود، شبکه‌ای که متشکل از مراکز و کانون‌های مختلف سکونتگاهی بر مبنای یک سلسله‌مراتب منظم است. به این ترتیب، شبکه مکان مرکزی بر اساس ۲ اصل عمده پدیدار می‌گردد:

نخست اینکه، تمام کالاهای و خدمات مورد نیاز کل منطقه توسط تعداد معدودی از مراکز تأمین و عرضه می‌شوند؛ و دیگر اینکه، یک مکان مرکزی با سطح و رتبه معین، کالاهای و خدمات مرتبط با جایگاه خود و ضمناً تمام کالاهای و خدمات با رتبه کمتر از سطح خود را عرضه می‌کند.

براین مبنای، کریستالر سکونتگاه‌هایی را که برای حوزه‌ی پیرامونی خود مرکزیت دارند، مکان مرکزی می‌نامد؛ یعنی مراکزی که نه تنها کالاهای و خدمات مورد نیاز خود را تأمین می‌کنند، بلکه علاوه بر آن، نیازهای مرتبط سکونتگاه‌های کوچک‌تر پیرامونی را نیز برآورده می‌سازند. به این ترتیب، جایگاه هر یک از سکونتگاه‌ها به میزان کالاهای و خدماتی که به منظور برآوردن نیازهای خود و جمعیت نقاط پیرامونی عرضه می‌کنند، بستگی مستقیم دارد. به سخن دیگر، مقدار و دامنه کالاهای و خدمات عرضه‌شده، تعیین‌کننده درجه مرکزیت و دامنه کارکردهای مرکزی آن مکان بشمار می‌رود. از این‌رو، شهرها با برخورداری از حوزه پیرامونی، اغلب مکان مرکزی بشمار می‌آیند و سکونتگاه‌های روستایی که در اصل دریافت‌کننده کالاهای و خدمات هستند، از راه‌های مختلف با شبکه مکان مرکزی در ارتباط قرار می‌گیرند. کریستالر با تأکید بر تفاوت‌های موجود میان سکونتگاه‌های شهری و روستایی، آن‌ها را از لحاظ جمعیت و عملکرد ۲ پدیده ماهیتاً متفاوت بشمار می‌آورد. هرچند، در مواردی، روستاها ممکن است از برخی کارکردهای مرکزی کم‌اهمیت‌تر برخوردار باشند.

بدین‌سان، مفهوم مرکزیت بر مبنای یک سلسله‌مراتب منظم، شامل تمام سکونتگاه‌های یک عرصه مکانی می‌شود؛ یعنی نه تنها حوزه‌های کوچک شهری که صرفاً مرکز حوزه پیرامونی خود (سکونتگاه‌های روستایی) بشمار می‌روند، بلکه شهرهای بزرگ‌تر را نیز دربر می‌گیرد. بدین‌سان، مکان‌های مرکزی نه تنها حوزه پیرامونی بلافصل خود، بلکه در عمل، شبکه‌ای متشکل از چندین حوزه کوچک‌تر را شامل می‌گردد. به سخن دیگر، هر یک از حوزه‌ها مراکز نزدیک‌تر به خود را تحت پوشش دارند، اما در مجموع دارای مکان مرکزی بزرگ‌تری هستند که نیازهای روستاها و شهرهای کوچک‌تر را برآورده می‌سازند، نیازهایی که شهرهای کوچک‌تر قادر به پاسخگویی به آن‌ها نیستند. براین اساس، مراکز واقع در هر یک از سطوح سلسله‌مراتب، با آمیزه‌ای از کالاهای و خدمات با مقادیر آستانه خاص خود مشخص می‌گردند. مطابق نظر کریستالر، در بالاترین درجه و یا مرکز کلانشهری، تمام کالاهای را می‌توان یافت. هرچند این مراکز به لحاظ نظری، تمام کالاهای درجه پایین‌تر را نیز تهیه می‌کنند، اما به علت



حیطه بعضی از کالاها، می‌توان آن‌ها را در سایر مراکز نیز یافت. هر مرکز در سطح معینی از سلسله‌مراتب می‌تواند کالایی را که مقدار آستانه خاصی در میان کالاهای نهایی سلسله‌مراتب دارد و نیز تمام کالاهای بعدی با آستانه کمتر را تأمین و عرضه کند. کریستالر معتقد بود، کارآمدترین شکل نظری (تئوریک) حوزه‌های بازاری، شش ضلعی است، زیرا در این قالب، شکل‌گیری و استقرار حداکثر تعداد حوزه‌های بازاری، همراه با حداقل هزینه‌های حرکت (جابه‌جایی) امکان‌پذیر است. البته آنچه که در این میان اهمیت ویژه دارد، ۲ عنصر اصلی، یعنی حد آستانه و حیطه یا بُرد کالاها و خدمات است. آشکار است که حدود این ۲ عنصر برای کالاها و خدمات گوناگون متفاوت است. برخی کالاها و خدمات دارای مقدار آستانه ناچیزی هستند و براین‌اساس، حیطه یا بُرد محدودتری دارند، بنابراین می‌توان آن‌ها را کالاها یا خدمات رتبه پایین نامید. در مقابل، برخی کالاها و خدمات نیازمند سطح بالاتری از تقاضا و بالطبع حیطه یا بُرد وسیع‌تری هستند که به آن‌ها کالاها و خدمات رتبه بالا گفته می‌شود. برای نمونه، نان یک کالای رتبه پایین و خدمات یک جراح متخصص دارای رتبه بالاست.

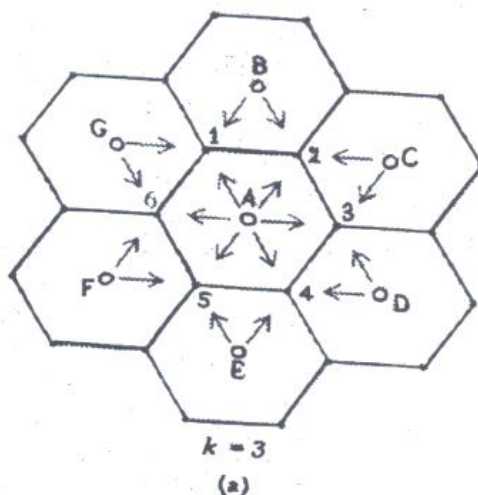
بر اساس اصول بالا و به خاطر محدودیت‌های حد آستانه، آشکار است که امکان عرضه تمام کالاها و خدمات در همه مراکز وجود ندارد. تعداد نقاط تولید یا عرضه خدمات با رتبه کالا یا خدمت نسبت معکوس دارد؛ یعنی کالاها و خدماتی که دارای کمترین رتبه هستند، در مکان‌های بیشتری یافت و عرضه می‌شوند، اما کالاها و خدماتی که بالاترین رتبه‌ها را دارند، تنها در نقاط معدودی در دسترس هستند؛ بنابراین، استقرار فضایی مکان‌های بازاری و سکونتگاه‌ها به شکل سلسله‌مراتبی منظم تحقق می‌یابد. برای درک چگونگی این سلسله‌مراتب باید به اصل بنیادین نظریه مکان مرکزی مراجعه کرد: هر مکانی با سطح معینی در این سلسله‌مراتب، نه تنها تمام کالاها و خدماتی را که با رتبه آن متناسب است، تهیه و عرضه می‌کند، بلکه تمام کالاها و خدمات با رتبه کمتر از سطح خود را نیز تأمین و عرضه می‌کند.

بنابراین، مدل کریستالر میان هر سطح از سلسله‌مراتب، نسبت ثابتی را الزامی می‌شمارد. این نسبت به عنوان مقدار K شناخته شده است و نشانگر این است که هر مرکز، علاوه بر حوزه خود، تعداد مشخصی از حوزه‌های بازاری و مراکز با درجه کمتر را زیر نفوذ کارکردی خود دارد. براین‌اساس، شبکه‌ای پدید می‌آید که بر مبنای آن، نحوه شکل‌پذیری سلسله‌مراتب مطابق قاعده سه‌ها است؛ یعنی هر مرکز بر سر راه ۳ مرکز دیگر که بالاترین درجه بعدی را دارند، قرار می‌گیرد. به این ترتیب، هر مرکز جدید (و حوزه بازاری آن) نیز با ۳ مرکز با درجه بالاتر اشتراک عملکردی می‌یابد. کریستالر اصطلاح اصل بازار را برای توصیف نحوه سازمان‌پذیری یک شبکه $K=3$ به کار می‌برد، زیرا این نحوه سازمان‌پذیری بر اساس رفع نیازهای حداکثر تعداد مصرف‌کننده (که به صورت موزون پراکنده شده باشند) از طریق حداقل تعداد مکان‌های مرکزی استوار بود. کریستالر تصور می‌کرد، همین که مقدار K در یک حوزه مشخص شد، در تمام طول سلسله‌مراتب ثابت باقی می‌ماند، به طوری که تعداد مراکز و حوزه‌های بازاری موجود در سطوح بعدی سلسله‌مراتب، بر اساس این تصاعد مرتباً افزایش می‌یابد. به عنوان نمونه، یک کلان‌شهر باید کالاهایی با بالاترین درجه را برای ۲ شهر بعدی (به اضافه خودش)، ۶ شهر کوچک، ۱۸ روستا، ۲۷ دهکده و... را تأمین کند. به این ترتیب، شبکه مکان مرکزی بر مبنای ۲ اصل عمده زیر پدید می‌آید: تمام کالاهای مورد نیاز منطقه مفروض کریستالر از طریق تعداد معدودی مرکز تأمین می‌شود؛ و یک مکان مرکزی با سطح معین در سلسله‌مراتب، کالاها و خدمات مربوط به سطح خود و تمام کالاها و خدمات سطوح پایین‌تر را عرضه می‌کند. خدشه در هر یک از این ۲ اصل، ترتیب سلسله‌مراتب را به هم می‌زند و این واقعیتی بود که خود کریستالر نیز تشخیص داده بود؛ بنابراین، علاوه بر نحوه نظم‌پذیری سلسله‌مراتبی بالا که آن را قاعده یا اصل بازاریابی می‌نامید، ۲ قاعده یا اصل دیگر را نیز معرفی کرد: اصل ترافیک ($K=4$) و اصل اداری - اجرایی ($K=7$). در نظر کریستالر، گسترش یا تغییر الگوی حوزه‌های بازاری مطرح نبود؛ بنابراین، شبکه‌های مکان‌های مرکزی ممکن بود بر اساس یکی از این ۳ اصل عمده، به صورت ثابت و تنها با تغییر جهت و وسعت شش ضلعی‌ها، بدون آنکه این شکل هندسی تغییر پذیرد، پدیدار شوند.

کریستالر در بحث خود از الگوهای گوناگون سلسله‌مراتبی، پا را از این ۳ ساختار اصلی فراتر نهد، اما لوش، جغرافیدان دیگر آلمانی، به نتیجه عملی‌تری دست یافت. به این ترتیب که در یک مجموعه بی‌پایان، با تغییر وسعت و جهت شش ضلعی‌ها، مقادیر K ممکن است برابر ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۹، ۲۱ و... باشد. به این ترتیب، برخی حوزه‌های بازاری امکان بروز بیشتر نمی‌یابند و فقط بعضی از آن‌ها، به ویژه آن‌هایی که دارای مرکز بازاری مشترک نیستند (K برابر ۷، ۱۳، ۱۹)، بیش از سایر

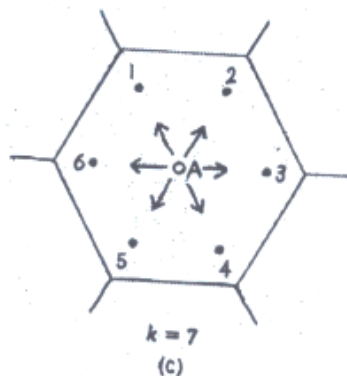
حوزه‌ها پدید می‌آیند. تحت این شرایط، هر یک از کالاها یا خدماتی که در شبکه مکان مرکزی عرضه می‌شوند، می‌توانند مناسب‌ترین حوزه بازاری را از لحاظ وسعت انتخاب کنند. به این ترتیب، یک شبکه عینی مکان مرکزی از چندین شبکه شش ضلعی که هر کدام دارای وسعت و جهت متفاوتی هستند، پدید خواهد آمد و بدین‌سان، وسعت حوزه‌های بازاری در کل شبکه، با توجه به تعداد کالاها و خدمات عرضه‌شده، تفاوت خواهد کرد.

الگوی استقرار مراکز بر اساس اصل بازاریابی ($K=3$)

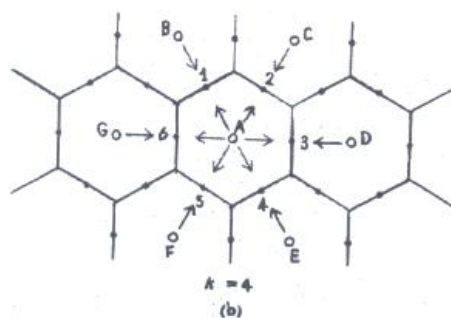


وی معتقد بود مفهوم مرکزیت نه تنها حوزه‌های کوچک شهری را که صرفاً مرکز حوزه پیرامونی خود به شمار می‌رود در بر می‌گیرد، بلکه شهرهای بزرگ‌تر را نیز شامل می‌شود و این امر نه تنها به حوزه پیرامونی بلافاصله آن‌ها مربوط می‌شود بلکه در واقع شبکه‌ای متشکل از چندین حوزه کوچک‌تر را نیز شامل می‌شود. هر کدام از این حوزه‌ها، مرکز نزدیک‌تر به خود را تحت پوشش دارد اما در مجموع دارای کانون مرکزی بزرگ‌تری است که نیازهای روستاها و شهرهای کوچک‌تر را برآورده می‌سازد، نیازهایی که شهرهای کوچک‌تر قادر به برآوردن آن‌ها نیستند. ویژگی یا کارکرد اصلی شهر این است که کانون مرکزی یک حوزه پیرامونی باشد. بر این اساس کریستالر سکونتگاه‌هایی را که برای حوزه پیرامونی خود مرکزیت دارند سکونتگاه مرکزی می‌نامد. در این مدل جایگاه هر یک از سکونتگاه‌ها به میزان کالا و خدماتی که به منظور بر آوردن نیازهای خود و جمعیت نقاط پیرامونی عرضه می‌کنند بستگی مستقیم دارد؛ بنابراین مقدار و دامنه کالاها و خدمات عرضه‌شده تعیین‌کننده‌ی درجه مرکزیت آن مکان به شمار می‌رود. سکونتگاه‌های روستایی که به عنوان دریافت‌کننده کالاها و خدمات به شمار می‌روند و شبکه مکان مرکزی کم اهمیت‌تر است (سعیدی، ۱۳۷۷: ۱۳۱).

الگوی استقرار مراکز بر اساس اصل اداری ($K=7$)



الگوی استقرار مراکز بر اساس اصل ترافیک ($K=4$)





اثر کریستالر، برخلاف شیوه رایج مطالعات جغرافیایی در زمان او، اساساً مبتنی بود بر فرآیندی کاربردی که بر تحلیل و ترکیب قرار داشت و هدف نهایی از آن عبارت بود از بیان واقعیت به صورتی دقیق و به دور از لغاظی‌های رایج «البته او برای شناخت واقعیت، اتکاء به تئوری را امری الزامی می‌شمرد، چنانکه خود می‌نویسد: برای رسیدن به قانونمندی، پایبندی به تئوری امری ناگزیر است». کریستالر کار خود را با این سؤال اساسی آغاز می‌کند که «آیا تعداد، وسعت و پراکنش فضایی سکونتگاهها از قانونمندیهای خاصی تبعیت می‌کند یا خیر؟» کریستالر در پی علت‌یابی این رخدادهای پاسخگویی به این پرسش‌ها، به ویژه پرسش اخیر، اظهار نظر می‌کند که «پراکنش سکونتگاهها البته از اصول قانونمندیهای تبعیت می‌کند که ما هنوز این اصول را شناسایی نکرده ایم» او در عین حال، در پی این نظر، این پرسش اساسی را مطرح می‌سازد که «چگونه می‌توان به تبیین همه جانبه وسعت، تعداد، پراکنش فضایی سکونتگاهها پرداخت و چگونه می‌توان قانونمندیهای مربوط به آن را دریافت» (سعیدی، ۱۳۸۸، ۳۵-۳۶).

نظریه فن تونن^۱ (حلقه‌های متحدالمرکز)

برای نخستین بار در سال ۱۸۲۶ میلادی، فن تونن (Johann Heinrich Von Thunen 1783- 1850) اقتصاددان آلمانی کوشید تا نحوه استقرار فعالیت را بر مبنای موقعیت و ارزش اراضی از لحاظ نوع کاربری و در ارتباط با تفکیک فضایی فعالیت‌ها توضیح دهد. سهم عمده فن تونن در نظریه استقرار فضایی، شناخت او از نقش تعیین‌کننده بهره در بهره‌گیری از اراضی کشاورزی و نحوه نظم‌پذیری الگوهای بهره در ارتباط با بعد مسافت بود که خود را به شکل هزینه‌های جابجایی (حمل‌ونقل) نشان می‌داد (سعیدی، ۱۳۸۸: ۲۹). فن تونن در مطالعات خود به این نتیجه رسید که در قیمت فروش تولیدات کشاورزی در بازاری معین علاوه بر تأثیر عوامل تولید عامل دیگری که تعرفه حمل‌ونقل است اثر می‌گذارد؛ بنابراین تولیداتی که فزاتر از فاصله معینی به بازار می‌رسد نمی‌تواند برای تولیدکننده سودآور باشد و اگر تولیدکننده از تولیدات کشاورزی حق انتخاب داشته باشد آن محصولی را انتخاب خواهد کرد که حداکثر سود را در هکتار به او عرضه کند و کمترین تعرفه حمل‌ونقل را برای رسانیدن تولیدات خود به بازار شهر پرداخت کند. فن تونن بر حسب ماهیت تولید و سودآوری آن در واحد هکتار مناطق کشت را در اطراف بازار شهری معین در شکل دوایر متحدالمرکزی رده‌بندی می‌کند بطوریکه شهر در مرکز آن قرار می‌گیرد. اولین دایره منطقه مرکزی است. جایی است که در آنجا قیمت زمین در سطحی بسیار بالاست و به کشت محصولات از قبیل (صیفی، میوه، سبزی و...) و پرورش دام‌های شیرده اختصاص می‌یابد. این منطقه برای محصولات در نظر گرفته می‌شود که ارزش بیشتری دارد و حمل‌ونقل این تولیدات به مناطق دور مشکلی را ایجاد نمی‌کند و برای کشاورزی مقرون به صرفه است. دومین کمر بند به جنگل کاری و درخت کاری اختصاص دارد. سومین دایره منطقه‌ای است که اختصاص به کشت‌های متفاوت غلات دارد و چهارمین کمر بند نیز با آیش زمین برای دام‌پروری در نظر گرفته می‌شود (شکویی، ۱۳۷۹: ۲۷۸). در این نظریه هدف اساسی، سازمان فضایی پیرامون شهر مرکزی است که بر اساس نوع کالا و هزینه حمل‌ونقل تغییر می‌یابد. بدین ترتیب رابطه شهر با پیرامون بر اساس فاصله و نوع کشت متفاوت است. در روستاها و مناطق پیرامونی شهر نیز هر کدام به نسبت فاصله با شهر، تولیدات خاص خود را دارند و هر چه این مناطق از بازار شهر فاصله می‌گیرند، بایستی محصول را تولید و به بازار عرضه کنند که با توجه به هزینه حمل‌ونقل زیاد برایشان مقرون به صرفه باشد و به این ترتیب در تولید و عرضه و تعادل بخشی به روابط شهر و روستا خللی وارد نیاید. مدل فن تونن به خاطر بی‌اهمیت شدن هزینه حل و نقل در هزینه تولید محصولات، پس از چندی کارایی خود را از دست داد. با این وجود، مدل فن تونن در جغرافیای کشاورزی تخصصی در مقیاس جهانی هنوز اعتبار و کارایی خود را به کلی از دست نداده و کماکان استفاده عمقی و متراکم و فشرده از زمین به موازات دور شدن از مادر شهرها کاهش می‌یابد و فاصله به عنوان یکی از عوامل در تعیین قیمت تولیدات و کیفیت جذب آن‌ها در بازار شهرها نقش خود را ایفا می‌کند و همین مورد الهام‌بخش لث و کریستالر در طرح نظریه آنان بود.

به طور کلی می‌توان گفت اصول اساسی نظریه فن تونن عبارت‌اند از:

- تأثیر یک شهر بر حوزه‌های کشاورزی، با عامل «فاصله‌گیری از مرکز شهر» تعیین می‌شود.

^۱ - Von Thunen

- نوع تولیدات کشاورزی با توجه به هزینه حمل و نقل تغییر می‌یابد.
- هزینه حمل و نقل، عامل تعیین کننده در مکان‌یابی تولیدات کشاورزی به شمار می‌آید.
- در این مدل، مکان‌یابی‌های تولیدات کشاورزی از باغداری تا پرورش دام و کشت گندم تغییر می‌یابد.
- اساس نظریه وی، بر پایه میزان نزدیکی محل تولیدات کشاورزی به بازار تنظیم یافته است.
- در این نظریه عامل فاصله از عوامل مهم به شمار می‌رود، هدف او از عامل فاصله، بیشتر فاصله اقتصادی است تا فاصله فیزیکی، هرچند فاصله فیزیکی را نیز فراموش نمی‌کند.
- تولیدات کشاورزی روستاهای اطراف، تنها در شهر مورد بحث به فروش می‌رسد.

باید توجه داشت که فن تونن با توجه به شرایط زمانی خود می‌کوشید تا نحوه استقرار فضایی الگوی بهره‌برداری از اراضی را زیر تأثیر مکانیزم بهره موقعیتی نشان دهد. هر چند او ادعا نداشت که این الگو و نحوه چیدن فعالیت‌ها به صورت حلقه‌های متحدالمرکز همه جا قابل مشاهده است و علاوه بر این، با گذشت زمان در معرض تغییر و تحول قرار ندارد، اما ایده اصلی او (مستقل از الگوی ارائه شده) می‌تواند در درک چگونگی تخصیص کاربری‌ها و تحولات اخیر سکونتگاه‌های روستایی به کار آید (سعیدی، ۱۳۸۸: ۳۱).

ریخت‌شناسی اجتماعی گالپین^۱

گالپین در سال ۱۹۱۵ میلادی در جزوه ای مختصر (۳۴ صفحه‌ای) تحت عنوان «کالبدشکافی اجتماعی یا جماعات کشاورز» با تأکید بر روابط متقابل شهر و روستا، به بررسی کارکردی مکان‌های مرکزی در شهرستان والورث^۲ (ایالات متحده) پرداخت. او با تأکید بر سنجش پیوندهای مهم میان روستانشینان و مکان‌های مرکزی مجاور آن‌ها و پی‌جویی وجود عینی عرصه‌های یکپارچه روستایی (سکونتگاه‌های روستایی همراه با مکان‌های مرکزی آن‌ها)، به بررسی و ارزیابی و روابط متقابل موجود میان روستاها و حوزه‌های نفوذ آن‌ها و نیز بین شهرهای کوچک و بازارهای آن‌ها و همچنین سنجش دامنه فضایی خدماتی که توسط مکان‌های مرکزی در اختیار جمعیت روستایی می‌بایست قرار می‌گرفت، پرداخت. نتایج مطالعه گالپین به واسطه تحولات بعدی محدوده مورد مطالعه او که به واسطه عوامل و نیروهای بیرونی (از جمله جنگ جهانی اول) پدیدار شد، از اعتبار چندانی برخوردار نیست، اما روش‌شناسی او نکات و جنبه‌های را مطرح می‌سازد که می‌تواند قابل توجه باشد.

گالپین می‌کوشید تا معلوم دارد خانوارهای کشاورز (با توجه به خصوصیات محدوده مورد بررسی او که منطقه دامداری و تولید لبنیات بود) امور بازاریابی و مالی خود را در کجا به انجام می‌رسانند. شیر تولیدی را در کجا می‌فروشند، از خدمات مذهبی کجا بهره می‌گیرند، فرزندان دبیرستانی خود را برای تحصیل به کجا می‌فرستند، کدام روزنامه محلی یا ناحیه‌ای را مطالعه می‌کنند و از کتابخانه کجا استفاده می‌کنند. او با گردآوری این‌گونه اطلاعات و داده‌ها به ترسیم نقشه‌های توضیحی در زمینه دامنه فضایی حوزه‌های تجاری، حوزه‌های مالی و بانکداری، حوزه‌های تولید و مبادله شیر، حوزه‌های خدماتی مذهبی، عرصه‌های توزیع روزنامه‌ها، مراجعات تحصیلی و بهره‌گیری از کتابخانه پرداخت.

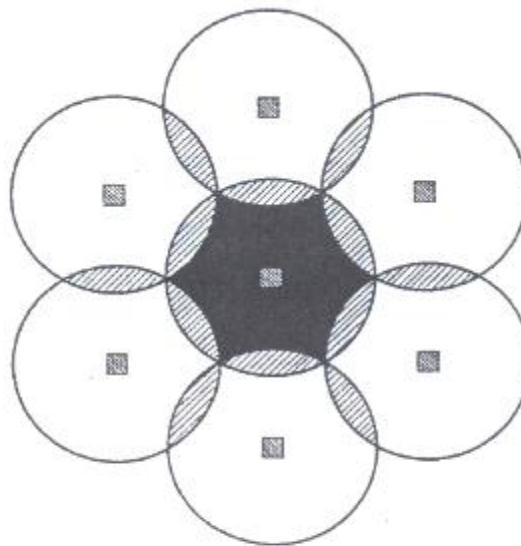
اگر چه مدل نظری پیشنهادی توسط گالپین تا حد زیادی به مدل اداری لوش ($k=7$) شباهت داشت (نمودار ۱)، اما یافته‌های او حاکی از آن بود که عوامل ریخت‌شناسی (از جمله ناهمواری‌ها، دریاچه‌ها و مرداب‌ها) و تنوع فعالیت زراعی، حوزه‌های نظری جریان (تجاری، بانکداری، خدمات مذهبی و مدارس) را در عمل به الگوهای بسیار نامنظم تبدیل می‌سازد. یافته‌های او موید نظریه کریستالر بود که خدمات مکان مرکزی، هر یک از حوزه‌های متفاوتی برخوردار هستند، به عنوان نمونه، حوزه‌های بانکداری دقیقاً با حوزه‌های تجاری انطباق ندارند و حوزه‌های تولید و مبادله شیر و حوزه‌های تحصیلی مدارس کوچک‌تر و محدود تر از حوزه‌های بانکداری، یا توزیع هستند.

^۱- Charles J. Galpin

^۲-Walworth County

ج) شاید مهم‌ترین دستاورد مطالعات گالپین این نکته اساسی بود که مرزها و قلمروهای اداری پیوسته با تمایلات و مراجعات روستاییان انطباق و سازگاری ندارد. او عقیده داشت، این‌گونه خط‌کشی‌های مصنوعی موجب جدایی گزینی فضایی و یا در حاشیه قرار گرفتن برخی روستاها و شهرهای کوچک‌شده، مانع از شکل‌گیری عرصه‌های هم‌نوای روستایی می‌گردد.

نمودار ۱: الگوی نظری یک مجموعه روستایی (زراعی)



روستا یا مرکز شهری
خانوارهایی که از نهادهای (خدماتی) مرکز مجاور خود استفاده می‌کنند.
خانوارهایی که از نهادهای (خدماتی) بیش از یک مرکز استفاده می‌کنند.

نظریه قطب رشد فرانسوا پرو

قطب رشد مجموعه‌ای از فعالیت‌های اقتصادی متمرکز در یک کانون معین است که بر اساس نظریه، قادر است به شیوه‌های نوآورانه، رشد سایر مجموعه‌ها را نیز زمینه‌سازی کند. با توجه به تأکید این رویکرد بر فعالیت نوین صنعتی، قطب رشد را مجموعه‌ای پویا و شدیداً هماهنگ از واحدهای صنعتی در اطراف یک بخش پیشاهنگ یا صنعت پیش‌تاز بشمار آورده‌اند. براین اساس، قطب رشد قادر است موجبات رشد سریع اقتصادی را فراهم سازد و از طریق تبعات و تسری این رشد، بستر رشد فزاینده سایر بخش‌های اقتصادی را مهیا سازد (دانشنامه مدیریت شهری و روستایی، ۱۳۸۸: ۲۱۳).

نظریه قطب رشد یکی از مهم‌ترین نظریه‌های رشد اقتصادی می‌باشد که توسط «فرانسوا پرو» در سال ۱۹۵۰ م عرضه شده است. وی معتقد است رشد، خود همزمان در همه جا اتفاق نمی‌افتد، بلکه ابتدا در نقاط یا قطب‌های رشد با درجات گوناگون ظاهر می‌شود و سپس از مسیر کانال‌های متعدد و یا اثرات نهایی متفاوتی در کل اقتصاد انتشار می‌یابد. از این رو یک قطب رشد از نظر او به مثابه نقطه‌ای در فضای اقتصادی به صورت مجرد و انتزاعی محسوب می‌شود که نیروهای تمایل به مرکز را جذب و نیروهای جانب مرکز را در طی زمان به سراسر میدان مغناطیسی قطب انتشار می‌دهد. به طور کلی، پرو رشد پایدار اقتصادی را در گرو تمرکز منابع پیشاهنگی می‌دید که باقی اقتصاد را به تحرک واداشته و خود نیز از پیامد انتشار نوآوری آن بهره می‌گیرد (صرافی، ۱۳۷۷: ۷۲).

رویکرد قطب رشد بر نظریات فرانسوا پرو متکی است. او طی مقاله‌ای با عنوان فضای اقتصادی در ۱۹۵۰ م و به دنبال آن در ۱۹۵۵ م، چاپ مقاله نظریه رقابت انحصارطلبانه- نظریه عمومی فعالیت اقتصادی، به معرفی و تکمیل بحث خود در این زمینه

پرداخت. البته، ایده اصلی قطب رشد در اصل به اندیشه‌های شومپیتر بازمی‌گردد؛ او در بحث خود از خوشه‌های نوآوری، می‌گفت، چگونه نوآوری ممکن است شالوده مجموعه‌های کلی مبتنی بر تصمیمات کم‌وبیش اخذشده در یک دوره کوتاه یا بلندمدت را فراهم سازد. پرو معتقد بود، رشد اقتصادی همه جا یکسان پدیدار نمی‌گردد، بلکه کم‌وبیش و با درجه متفاوت، در کانون‌ها و یا قطب‌های معین رشد امکان بروز می‌یابد؛ تنها پس از برپایی صنایع پیشرو در این قطب‌ها و رشد صنعتی آن‌ها، با رواج نوآوری، رشد اقتصادی بر دیگر بخش‌های اقتصادی تسری خواهد یافت. نقطه نظرات پرو در آغاز، صرفاً بر رشد اقتصادی تأکید داشت و در واقع، با جنبه‌های مرتبط با الگوی فضایی استقرار فعالیت‌های اقتصادی بیگانه بود. علاوه‌براین، او به مفاهیم ضمنی رشد اقتصادی، از جمله عوامل و ساخت‌های درونی نظام اقتصادی و نیروهای اثرگذار و مرتبط با صنایع و نیز پیوندهای جاری بین واحدهای صنعتی که به‌نوبه خود می‌توانند در تغییر و تحول اجتماعی- اقتصادی به ایفای نقش پردازند، توجهی نداشت. پرو نظریه خود را که در ۱۹۵۵ م، قطب رشد خوانده بود، در آخرین مقاله خود به نام جایگاه جدید قطب توسعه در نظریه عمومی فعالیت اقتصادی، منتشرشده در ۱۹۸۸ م، به قطب توسعه تغییر داد. او در این مقاله، قطب توسعه را مجموعه‌ای معرفی می‌کند که تأثیر آن به صورتی نوآورانه، افزایش پیچیدگی و توسعه کل را زمینه‌سازی و بازده چندبعدی آن را فراهم می‌سازد. (دانشنامه مدیریت شهری و روستایی، ۱۳۸۸: ۱۲۹).

نحوه عمل مدل‌های قطب رشد معمولاً حول محور دو اثر رشد می‌چرخد که هیرشمن (۱۹۵۸) آن‌ها را «قطبی» و «اثر انتشار تدریجی»^۱ نامیده است. اثر اول در مرحله اولیه توسعه ظاهر شده است و موجب می‌گردد رشد سریعی در قطب‌های رشد صورت گرفته و موجب واگرایی و فزاینده‌گی نابرابری‌های بین مناطق شود، سپس در مرحله بعدی توسعه و پس از اینکه قطب‌های رشد به اندازه کافی متمرکز و قوی شوند؛ رشد و تسری آن‌ها به سایر مناطق به تدریج پخش می‌گردد و در نهایت موجب همگرایی و از بین بردن نابرابری‌ها می‌شود.

پرو با تأکید بر اثرات مراکز پیشتاز بر توسعه اقتصادی و فضای منطقه استدلال می‌کند که پیدایش چنین قطب‌هایی به صرفه‌های مقیاس می‌انجامد.

«نظریه قطب رشد» بر سرمایه‌گذاری کلان در صنایع، در بزرگ‌ترین شهرها تأکید دارد. در این نظریه دولت‌ها می‌توانند انگیزه‌های رشد اقتصادی را فراهم نمایند. این رشد اقتصادی در خارج از مراکز شهری انتشار می‌یابد و باعث توسعه اجتماعی- اقتصادی ناحیه‌ای می‌گردد. بدین‌سان در نظریه قطب رشد به شهرها اولویت داده می‌شود تا توسعه اجتماعی- اقتصادی روستاها گردد. این نظریه بر عملکرد نیروهای بازار آزاد که تأثیرات جانبی آن محرک توسعه اجتماعی- اقتصادی در سراسر یک ناحیه است، تکیه دارد. در نظریه قطب رشد سرمایه‌گذاری در صنعت به منزله موتور توسعه برای فعالیت‌های کشاورزی و تجاری مورد توجه قرار می‌گیرد و در آن سرمایه و نیروی کار جابجا می‌شود (شکویی، ۱۳۷۹: ۳۱۲). سیاست‌های برگرفته از نظریه قطب رشد، هزینه‌های اجتماعی و اقدامات متمرکز توسعه صنعتی و خدماتی در شهری با بزرگی لازم را توجیه‌پذیر دانسته، زیرا استدلال می‌شود: روند توسعه ماهیتاً غیر متعادل آغازشده و کارایی اقتصادی با تمرکز خدمات زیربنایی و فعالیت‌های مولد در کنار یکدیگر به دست می‌آید. لذا چنانچه شکل فضایی آن (قطب رشد) را بسازیم، محتوای توسعه را فرامی‌خواند. به بیان ساده، اگر منابع برای همه کافی نیست و «یک مویر است و چهل قلندر»، همان بهتر که به سیاست «یک ده آباد به از صد ده خراب» پرداخته و امیدوار باشیم که دستی نامرئی، عدالت و توزیع را به دنبال کارایی و رشد به بار آورد (صرافی، ۱۳۷۷: ۱۱۵).

به عقیده هاگت، سیاست‌های تعیین قطب‌های رشد چه بسا در عمل گرفتار در مشکل اساسی شوند؛ (۱) مشکل فنی انتخاب بهترین قطب رشد بالقوه؛ (۲) مشکلات اساسی وابسته به قطب‌های ناموفق.

مایک داگلاس (۱۹۹۸ م) که نگاهی بسیار نزدیک به جان فریدمن دارد، نقطه نظرات انتقادی و مقایسه‌ای خود را نسبت به رویکرد قطب رشد، به ویژه در مقایسه با راهبرد شبکه منطقه‌ای، به صورت جمع‌بندی شده، به شرح زیر ابراز می‌دارد: رویکردهای مختلف قطب رشد با تقلیل‌گرایی و مجرد نگری، فعالیت‌های صنعتی شهرها را به مثابه بخش راهبردی برای توسعه منطقه‌ای بشمار می‌آورند؛ بیشتر سیاست‌های مبتنی بر قطب رشد به دنیای واقعی نگاهی مطلق و بر مبنای سلسله‌مراتب (از

^۱ - Trickle Down Effect



بالا به پایین) دارند و بدین ترتیب، به نحو ضمنی چنین فرض می‌کنند که وسعت (اندازه) شهر می‌تواند به عنوان ملاکی اساسی برای تشخیص و تعیین شهر اصلی یک منطقه به کار رود. علاوه بر این، در این گونه قالب‌های فکری، فرض بر آن است که شهرهای هم اندازه الزاماً باید عملکردهای مشابه داشته باشند؛ رویکردهای قطب رشد، سطح توسعه نواحی روستایی را در اغلب موارد، واپس مانده و وابسته می‌داند و توسعه آن‌ها را به انگیزش‌ها و محرکه‌های پخش یا تسری به پایین از سوی شهرها متکی می‌داند؛ در شیوه برنامه‌ریزی بر اساس رویکردهای مبتنی بر قطب رشد، گره‌ها یا کانون‌های شهری مهم‌ترین کنشگر بشمار می‌آیند و بدین‌سان، تفکیک حوزه‌های نفوذ آن‌ها امری بی‌ثمر و غیر لازم تصور می‌شود؛ به عبارت دیگر، مرزهای منطقه‌ای موجود نامشخص و مبهم باقی می‌مانند؛ و بالأخره، نوع سیاست‌گذاری‌ها و خط مشی گذاری در رویکردهای مبتنی بر قطب رشد، اساساً حول ترغیب‌کننده‌های جلب فعالیت صنعتی دور می‌زند. به سخن دیگر، بر فراهم‌سازی عمومی زیرساخت‌های اقتصادی برای صنایع شهری و توسعه راه‌های اصلی در سطح ملی که مراکز اصلی و قطب‌های رشد (شهری) را به پایتخت و در صورت گسترش، به بازارهای بین‌المللی متصل می‌سازد، تأکید می‌ورزد. (دانشنامه مدیریت روستایی، شهری، ۱۳۸۸: ۲۴۵)

با این وجود نظریه قطب رشد به عنوان مکملی برای نظریه مکان مرکزی و چارچوبی برای درک آناتومی منطقه، ارزشمند است و مفاهیمی که مطرح می‌کند به ما درک جالبی از مسائل مربوط به توسعه و برنامه‌ریزی منطقه‌ای می‌دهد. اهمیت مجتمع‌های صنعتی پیشاهنگ، رشد قطبی شده، صرفه‌های تجمع و تراوش رشد را به ما یادآوری می‌کند که فهمیدن و درک آن راهنمای خوبی برای برنامه‌ریزی خواهد بود. در نوشته‌های مختلفی که در زمینه قطب رشد وجود دارد، مفاهیم اساسی و جغرافیایی آن به شرح زیر می‌باشد:

- مفهوم صنایع عمده و هدایت‌کننده و مؤسسات تولیدکننده بیان می‌کند که در مرکز قطب رشد نهادهای تولیدی بزرگی وجود دارند که جزء صنایع هدایت‌کننده محسوب می‌شوند، به طوری که بر سایر واحدهای تولیدی غلبه و احاطه دارند.

- مفهوم قطبی شدن بیان می‌دارد که رشد سریع صنایع هدایت‌کننده منجر به تمرکز سایر واحدهای اقتصادی به قطب رشد می‌گردد؛ که این تمرکز اقتصادی به طور طبیعی باعث تمرکز جغرافیایی از طریق جریان منابع و جذب فعالیت‌های اقتصادی به تعداد محدودی از مراکز در یک منطقه می‌گردد. حتی اگر بعدها برخی از این عوامل از بین بروند، این روند به دلیل تراکم و تمرکز اقتصادی در این مراکز ادامه می‌یابد.

- مفهوم اثرات پخش، بیانگر این واقعیت است که به مرور زمان اثرات توسعه ایجادشده و در قطب‌های رشد به صورت امواج در فضاهای اطراف خود منتشر می‌گردد. این نشت به پایین با اثرات پخش به ویژه برای برنامه‌ریزان منطقه‌ای جاذبه بیشتری داشته است.

بیش‌ترین پیچیدگی این نظریه، از این ناشی می‌شود که پرو قطب رشد را به جای یک مکان جغرافیایی خاص، در یک فضای اقتصادی مطلق می‌نگرد. مفهوم مورد نظر پرو در نهایت پایه بسیار ضعیفی را برای سیاست مکانی تشکیل می‌دهد. نظریه‌های پیش‌پاافتاده ای که می‌کوشیدند رشد اقتصادی را مثلاً از طریق تأسیس تعدادی از صنایع بزرگ در یک شهر، یا به کمک تأمین خدمات غیراساسی در مناطق روستایی برانگیزند، به عنوان راه‌علاجی برای توسعه منطقه‌ای مکرراً مورد استفاده برنامه‌ریزان قرار گرفته است (مهندسین مشاور D.H.V، ۱۳۷۱: ۴۷). شواهد عینی حاکی از آن است که پیروی از رویکرد قطب رشد در برنامه‌ریزی منطقه‌ای، در اغلب موارد، به توسعه نامتعادل منطقه‌ای منجر شده است. البته باید توجه داشت که این رویکرد، همچون تمام راهبردهای فضایی، هرگز نمی‌تواند مستقل از پویای زیربنایی مناسبات اجتماعی-اقتصادی جوامع مطرح گردد. قطب رشد نمونه‌ای آشکار و مستقیم از دخالت دولت در ساختار و پویای جامعه بزرگ‌تری که خود جزئی از آن است، به دست می‌دهد (دانشنامه مدیریت روستایی- شهری، ۱۳۸۸: ۵۴).

رویکرد شبکه‌ی منطقه‌ای

مایک داگلاس با تاسی از اندیشه‌های جان فریدمن در ارتباط با توسعه اگروپلین «با جهت‌گیریهای جدید در زمینه محیط زیست، عدم تمرکز، دموکراتیک و جهانی شدن» (عزیز پور، ۱۳۸۷: ۴۸) به ارائه مدلی می‌پردازد که به لحاظ بنیان‌های فکری و مبانی نظری مستحکم می‌باشد و تحت عنوان «تئوری» خوانده می‌شود. البته مدلها نوعی پردازش ذهنی می‌باشند و گاه مرز مدل و تئوری بسیار به هم نزدیک می‌باشد. این نظریه بر اساس نظام سلسله مراتبی سکونتگاه‌ها در ناحیه تدوین گردیده است؛ زیرا چه در سطح ناحیه‌ای و فرا ناحیه‌ای، سکونتگاه‌ها با یکدیگر ارتباط متقابل دارند. این ارتباط به صورت سلسله مراتبی بر اساس تنوع کارکردی شهرها و دامنه نیاز سکونتگاه‌های روستایی است (سلطانی مقدس، ۱۳۸۶: ۷۲). هدف این نظریه با توجه به عدم توفیق مدلها و نظریه‌های سیاست‌گذاری، دستیابی به توسعه ناحیه‌ای - روستایی است، به صورتی که قالب نوینی از توسعه فضای روستایی ارائه می‌کند که در سیاست‌گذاری باید مد نظر قرار گیرد (سلطانی مقدس، ۱۳۸۶: ۷۲).

در مدل شبکه منطقه‌ای تفکیک روستایی و شهری که سال‌ها در توسعه و برنامه‌ریزی مطرح بوده است، کنار گذاشته شده است (تقی زاده، ۱۳۸۴: ۴۲) و پیوندهای روستایی - شهری و وابستگی‌های متقابل مابین آنها مورد تاکید می‌باشد. پژوهش در پنج نوع از جریان‌های شهر و روستا - مردم، تولید، کالا، سرمایه و اطلاعات - جهت ارائه اطلاعات پایه ضروری است تا سیاست‌ها با رابطه متقابل بیشتر بین توسعه شهری و روستایی تنظیم گردد (Douglass, 1998:1).

پیوند روستایی - شهری بخشی از واقعیت محلی برای اعضای خانواده است که وظایف متنوعی را مانند تولید درآمد با مزرعه و یا بدون مزرعه، بقای فضای زندگی در روستا و رفت‌وآمد جهت خرید به شهرک‌های محلی و حتی راه دور، بازاریابی، کار و خدمات تخصصی انجام می‌دهد (Douglass, 1998:3).

این رویکرد نوین بر همکاری دفاتر برنامه‌ریزی شهری روستایی و همچنین بر تقسیمات اداری که در برنامه‌ریزی و مدیریت بر عدم جدایی حومه از شهر مبتنی باشد؛ تاکید دارد و همچنین در تعریف اجزا نظام فضایی ملی، تغییرات محلی در پیوندهای روستایی - شهری لحاظ گردد (ن. ک. تقی زاده، ۱۳۸۴). البته داگلاس به برنامه‌ریزان توسعه روستایی این‌گونه خرده می‌گیرد که «برنامه ریزان توسعه روستایی تمایل به مشاهده شهر به عنوان انگل و بیگانه منافع روستایی دارند. برنامه ریزان توسعه روستایی با حذر بودن از شهرها، به ندرت خودشان را در چشم انداز روستایی قرار داده بلکه ترجیح می‌دهند به جای آن مناطق روستایی را تنها شامل قطعه‌های کشاورزی، روستاها و مناطق با منابع کشاورزی تعریف کنند» (Douglass, 1998, p.3).

وی با در نظر گرفتن محدودیت‌های مراکز رشد و عملکرد شهری در رویکردهای توسعه روستایی و تجدیدنظر در نقش شهرها در توسعه منطقه‌ای روستایی این سؤال را مطرح می‌کند که چگونه می‌توان پتانسیل‌های توسعه شهری و روستایی را به طور مکمل و باهم در فرآیند برنامه‌ریزی بکار گرفت (Douglass, 1998, p.9)؛ و به منظور ایجاد یا تحکیم سیکل مطلوب توسعه، رویکرد روستایی - شهری در برنامه‌ریزی، بر هفت جنبه کلیدی اقتصاد منطقه‌ای بره شرح زیر، متمرکز می‌شود: ۱- بازاریابی تولیدات ۲- خدمات مربوط به ارائه اطلاعات ۳- توزیع نهاده‌ها ۴- بازاریابی سرمایه ۵- بازاریابی نیروی انسانی ۶- زیربنای فیزیکی ۷- خدمات حمل‌ونقل (تقی زاده، ۱۳۸۴: ۴۵). وی در جدولی پیوندها و وابستگی‌های شهر و روستا را چنین نمایش می‌دهد:



پیوندها و وابستگی‌های شهر و روستا

شرح	شهر >-----< روستا
نقش‌ها و عملکردها	مرکز حمل‌ونقل / تجارت (کشاورزی) >-----< تولید کشاورزی خدمات پشتیبانی کشاورزی >-----< بسط و گسترش کشاورزی -- نهاده‌های تولید -- زیربنای روستایی -- خدمات تعمیر -- افزایش تولید -- اطلاعات روش‌های تولید -- آموزش و پرورش و ظرفیت مواد و روش‌ها (نوآوری) / آموزش و ظرفیت‌سازی پذیرش و انطباق نوآوری بازارهای مصرف غیر کشاورزی >-----< تقاضای روستایی برای کالاها و خدمات غیر کشاورزی -- فرآوری تولیدات کشاورزی -- خدمات‌رسانی خصوصی -- خدمات‌رسانی عمومی (بهداشت، آموزش، اداری) صنایع تبدیلی کشاورزی >-----< تولید محصول و تحول کشاورزی اشتغال غیر کشاورزی >-----< تمام موارد بالا

ویژگی‌های مدل خوشه سازی منطقه‌ای یا شبکه‌ای که راهبرد شبکه منطقه‌ای بر مبنای آن پایه‌ریزی می‌شود به شرح زیر است:

- ۱ - تمام بخش‌های اقتصادی از قبیل زراعی و غیر زراعی را بر حسب شرایط و امتیازهای محلی در بر می‌گیرد.
 - ۲ - تمام واحدهای تولیدی کوچک و متوسط و دارای مرکزیت درون منطقه‌ای مورد توجه قرار می‌گیرند و (بر خلاف مدل قطب رشد که بر تولیدات صنعتی شهر پایه تاکید می‌کند).
 - ۳ - نظام شهری، افقی و شامل چند مرکز و نقاط پیرامونی آن‌هاست که هر یک از تخصص و مزیت نسبی مربوط به خود برخوردار است. نظام سلسله مراتبی و تک مرکزی، با تاکید بر حجم جمعیت در این مدل جایی ندارد.
 - ۴ - نظام برنامه‌ریزی غیرمتمرکز و چند سطحی است (تقی زاده، ۱۳۸۴: ۴۷).
- در این رویکرد، شهر به عنوان یک عضو از سازمان فضای ملی مطرح می‌باشد که در راستای بقای خود و ناحیه تکاپو می‌کند و بنا بر نقش و کارکرد آن زمینه پیشرفت و یا زوال ناحیه را فراهم می‌سازد و به دلیل اهمیت شهر، این رویکرد بر هماهنگ‌سازی و ادغام توسعه روستایی با توسعه شهری در مقیاس ناحیه‌ای و محلی استوار است و نظام غیرمتمرکز برنامه‌ریزی را توصیه می‌کند (ن. ک. عزیز پور، ۱۳۸۷: ۵۲).
- داگلاس معتقد است با ایجاد شبکه منطقه‌ای توجه یکسانی به مسائل اجتماعی و اقتصادی می‌گردد و با فراهم شدن زیرساخت‌ها و خدمات مورد نیاز شبکه منطقه‌ای می‌توان نوید رشد پایدار اقتصادی را در کشورهای در حال توسعه داد. به طور واضح تر تقسیم نقاط شهری و روستایی در عصر ارتباطات و همچنین گسترش وسایل نقلیه نمود ویژه‌ای ندارد بلکه جریان - مردم، تولید، کالا، سرمایه و اطلاعات سبب جریانی دوسویه بین شهر روستا می‌شوند و پیوند منطقه‌ای را در درجاتی متفاوت سبب می‌شوند که با سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی می‌توان به پیوند درون ناحیه‌ای و برون ناحیه‌ای دست یابد.
- داگلاس به منظور دستیابی به توسعه منطقه‌ای روستایی، مفاهیم نظری قطب رشد را با مفاهیم شبکه یا خوشه منطقه‌ای مقایسه کرده است، در چارچوب این مقایسه که خلاصه‌ای از آن در این قسمت ارائه می‌شود، عناصر و اجزاء نظام شبکه‌ای به تصویر درآمده است (تقی زاده، ۱۳۸۴: ۴۲).

۱- در چارچوب نظریه قطب رشد، بر تولیدات شهر محور به عنوان بخش هدایتگر توسعه منطقه‌ای تأکید شده است. درحالی‌که در رویکرد شبکه منطقه‌ای، ماهیت چند بخشی توسعه در سطح محلی در مناطق روستایی مورد توجه قرار می‌گیرد و امکان ایجاد تنوع در منابع رشد اقتصادی فراهم می‌شود.

۲- سیاست‌های مبتنی بر قطب رشد، دیدگاهی سلسله مراتبی و از بالا به پایین نسبت به جهان دارند؛ و به همین دلیل در چارچوب آن «اندازه شهر»، شاخص تعیین‌کننده شهر اصلی منطقه به شمار می‌آید؛ و فرض بر این است که شهرها بر حسب اندازه دارای کارکردهای معین هستند. در صورتی که در مفهوم شبکه‌ای اندازه شهر نه تنها شاخص مناسبی برای نمایش پتانسیل رشد یا پیوندهای محلی به شمار نمی‌آید، بلکه ممکن است شهرهای دارای اندازه یکسان، کارکردها و ظواهر بسیار متفاوتی داشته باشند.

۳- در استراتژی شبکه‌ای به جای آن که یک شهر بزرگ به عنوان مرکز منطقه در نظر گرفته شود، خوشه‌هایی از سکونتگاه‌های مختلف تشکیل می‌شود که هر یک در رشته تخصصی ویژه‌ای، دارای روابط متقابل با مراکز اطراف است. به این ترتیب مراکز سکونتگاهی موجود در قالب تقسیم کار تخصصی در ارتباط با یکدیگر و نقاط روستایی اطراف فعال می‌شوند. درحالی‌که برای مثال یک سکونتگاه مرکز فعالیت‌های فرهنگی است، سکونتگاه دیگر مرکز کلیدی تولید و بازاریابی محصولات کشاورزی و سکونتگاه بعدی مرکز اداری منطقه به شمار می‌آید.

۴- در چارچوب نظری شبکه‌ای برخلاف رویکرد قطب رشد، نواحی روستایی به صورت مناطق عقب‌مانده و وابسته به مناطق شهری نگریسته نمی‌شوند. مناطقی که باید منتظر انتشار و یا رخنه به پایین آثار توسعه از مرکز باشند. در رویکرد شبکه‌ای به سرمایه‌گذاری مناسب در کشاورزی توجه می‌شود و عقیده بر این است که رونق نواحی روستایی منجر به رشد مراکز شهری در مناطق روستایی می‌شود و ضمناً سرمایه‌گذاری در فعالیت‌های خدماتی در شهرها، به افزایش پتانسیل رشد منطقه‌ای در شهرک‌ها و حومه روستایی منتهی می‌شود.

۵- در نظریه قطب رشد تنها عامل فضایی مهم، گره‌های شهری هستند؛ و در واقع برای حومه شهر وظیفه خاصی در نظر گرفته نمی‌شود و در چارچوب آن مرزهای منطقه‌ای، روشن نیستند. در صورتی که در نگاه شبکه‌ای، از آنجا که ظرفیت‌های محلی برای ایجاد هماهنگی بین فعالیت‌های مرتبط دارای اهمیت به شمار می‌آیند، پذیرش مرزهای موجود تقسیمات کشوری، به عنوان سطحی که هماهنگی و یکپارچگی برنامه‌ریزی در چارچوب آن محقق می‌شود، جنبه مهم دیگر این رویکرد، به شمار می‌آید.

۶- توجه به مراکز روستایی و یا به عبارت دیگر، ملحوظ داشتن مراکز متعدد اعم از شهری و روستایی، عملاً این سیاست را دیکته می‌کند که گسترش زیربنای روستایی نیز مانند زیربنای شهری مورد توجه قرار داده شود؛ و حتی بر حمل‌ونقل بین مراکز اصلی، دهات و شهرک‌های مختلف، تأکید خاص صورت گیرد. درحالی‌که در چارچوب سیاست قطب رشد، زیربنای اقتصادی برای صنایع شهری و گسترش سیستم حمل‌ونقل برای اتصال مراکز رشد با شهر اصلی و در نهایت بازارهای بین‌المللی دارای اهمیت اساسی است؛ به عبارت دیگر شبکه پیوندهای ارتباطی به صورت عمودی و در رابطه با شهرهای اصلی و عمده منطقه طراحی می‌شود. در صورتی که در استراتژی شبکه‌ای، شبکه پیوندهای افقی بین مراکز است و فعالیت در سطوح کوچک محلی مورد توجه ویژه قرار می‌گیرند.

۷- نکته دیگری که در استراتژی شبکه منطقه‌ای قابل توجه است، اهمیت یکسان زیربنای اجتماعی و اقتصادی است. تأمین آب لوله‌کشی، برق، سیستم جمع‌آوری و دفع فاضلاب، ایجاد مدرسه و خدمات بهداشتی مناسب و مانند آن، نه تنها از نقطه‌نظر تأمین رفاه عمومی و اجتماعی مطرح می‌شود، بلکه برای حفظ و ارتقاء رشد اقتصادی نیز به همان اندازه دارای اهمیت تلقی شده است.

داگلاس ویژگی شبکه منطقه‌ای را این‌طور معرفی می‌کند که روابط بین مراکز سکونتگاهی، روابطی عمدتاً افقی، تکمیلی و متقابل است. در واقع به جای آن که رابطه‌ای دو به دو بین ده و شهرک برقرار باشد، شبکه‌ای محلی و دارای ارتباطاتی با درجات متفاوت، در طول منطقه و نیز در تعامل با خارج از منطقه شکل می‌گیرد. این شبکه‌ها یا خوشه‌ها، از طریق بررسی جریان‌های مختلف (مردم، کالا، سرمایه...) در میان سکونتگاه‌های مختلف مشخص می‌شوند. با شناخت خوشه‌ها و برقراری



پیوند مناسب ما بین آن‌ها سازمان فضایی منطقه‌ای شکل مناسب تری پیدا می‌کند. پتانسیل بیشتری برای بهره‌گیری از پیوندهای روبه بالا و رو به پایین و نیز تأثیر فزاینده آن‌ها در اقتصاد منطقه فراهم خواهد شد. باید توجه داشت که شکل پیوندهای روستایی - شهری شدیداً تحت تأثیر تحولات کلان، از جمله روند جهانی شدن، تعدیل ساختاری و اصلاحات اقتصادی که هم بر جوامع شهری و هم روستایی اثرگذار است، قرار دارد (سعیدی و سلطانی به نقل از تاکولی، ۱۹۹۸). البته همیشه و همه جا عوامل اقتصادی نیستند که نوع پیوندهای روستایی - شهری را مشخص می‌سازند، بلکه این پیوندها، درعین حال، تابع عوامل تاریخی، سیاسی، اجتماعی - فرهنگی و اکولوژیکی (زیست‌محیطی) حاکم در سطح منطقه هستند و براین مبنا به نحوی متفاوت شکل می‌گیرند (سعیدی و سلطانی، ۱۳۸۶: ۳۷).

از آنجا که در چارچوب استراتژی شبکه‌ای، دستیابی به الگوی متعادل توسعه فضایی مورد توجه است، جریان‌های موجود بین مراکز شهری و روستایی در سطح مناطق محلی باید به سوی ایجاد سیکل مطلوب پیوندهای محلی یا منطقه‌ای هدایت شوند. برای تحقق این امر، تنها توجه به جریان‌ها کافی نیست، بلکه روابط اقتصادی - اجتماعی روستایی، تولید، ظرفیت‌های نهادی و جنبه‌های زیست‌محیطی دارای اهمیت هستند.

در چارچوب این مدل، زمینه‌های پیچیده فعالیت‌های روستایی - شهری به تصویر در می‌آید و محرک رشد منطقه منشأ شهری و روستایی دارد. به نواحی روستایی به صورت نقاطی منفعل و منتظر *تراوش* به پایین رشد شهری نگریسته نمی‌شود. به دلیل همین موضوع رشد امکانات حمل‌ونقل بین سکونتگاه‌های منطقه مورد توجه خاص قرار می‌گیرد.

شناخت صحیح روابط جاری میان محیط‌های روستایی و شهری می‌تواند به کوشش در راستای تغییر ساختاری - عملکردی روابط و مناسبات موجود میان آن‌ها و در نتیجه، برقرار کردن پیوندهای مناسب یاری رساند (سعیدی، ۱۳۸۲: ۸۴). به طور خلاصه باید گفت که رویکرد شبکه منطقه‌ای، نظام برنامه‌ریزی غیرمتمرکزی را در رابطه با پویایی پیوندهای روستایی - شهری ارائه می‌دهد. این رویکرد بسیاری از نظریه‌های رشد منطقه‌ای و مدل‌های نظام شهری را به چالش می‌کشد و متقابلاً به دلیل بنیان‌های فکری مستحکم، راهکارهای نوین و جایگزین متناسب ارائه می‌دهد و لایه‌ای بر درخت تنومند خردورزی می‌افزاید. پیوندهای روستایی - شهری مقوله‌ای مطلق و مجرد نیست. این‌گونه پیوندها بر حسب جریان مداوم افراد، سرمایه، کالاها، اطلاعات و فناوری میان نواحی روستایی و شهری عینیت می‌یابد. تحقق منافع بالقوه پیوندهای روستایی - شهری نه تنها منوط به تقویت این پیوندهاست، بلکه ضمناً به پیش‌بینی و پیشگیری از تبعات منفی آن‌ها بستگی تام دارد (سعیدی، ۱۳۸۲: ۸۵).

رویکرد توسعه اگروپلیتن؛ جان فریدمن و مایک داگلاس

نظریات متعددی در دگرگونی راهبردهای متداول ابراز شد. از جمله فریدمن (J.Friedman) و داگلاس (M.Douglass) با نگرش فضایی، توسعه اگروپلیتن (Agropolitan) را پیشنهاد کرد. همچنین شتور (W.stohr) و تاتلینگ کمابیش با جهت‌گیری مشابهی فضای محصور منتخب (selective spatial-closure) را جدا از فریدمن و داگلاس پیشنهاد نمودند (صرافی، ۱۳۷۹: ۱۱۸).

ده سال بعد از پیشنهاد مدل مرکز - پیرامون در سال ۱۹۷۵ جان فریدمن به همراه مایک داگلاس (Mike Daglass) گزارشی بر این سمینار در راهبردهای صنعتی شدن و مشی قطب‌های رشد در برنامه‌ریزی توسعه منطقه‌ای: تجربه آسیای تهیه کردند که به وسیله سازمان ملل در سال ۱۹۷۵ در ژاپن برگزار گردید؛ بنابراین این رویکرد متأثر از شرایط واکنش به الگوهای برنامه‌ریزی توسعه در دهه ۱۹۷۰ و طرح راهبرهائی نظیر نیازهای اساسی است. مدل مرکز - پیرامون که مانع اصلی توسعه منطقه‌ای را در زهکشی منابع به سوی خارج (منطقه) می‌دید و با توجه به منطق قطب رشد که حداقل تجمعی را لازمه صرفه‌جویی‌ها و کارایی سرمایه‌گذاری می‌دانست و برخاسته از انتقاد جانب‌داری شهری که فقدان قدرت سیاسی روستا را علت بنیادی عقب‌ماندگی اعلام می‌کرد و نیز تحت تأثیر مستقیم راهبرد نیاز پایه که رفع فقر و ایجاد اشتغال، خوداتکایی و تأمین نیازهای اساسی را محور قرار می‌دهد، رهیافت اگروپلیتن جهت توسعه منطقه‌ای توسط مایک داگلاس پیشنهاد گردید (صرافی، ۱۳۷۷: ۸۱).

در رویکرد (اگروپلین) به شهر کوچک واقع در منطقه‌ی روستایی به دیده‌ی جایگاه اصلی فعالیت‌های غیر کشاورزی و وظایف سیاسی- اداری نگریسته می‌شود نه به دیده قطب رشد اقتصادی. همچنین بر طبق این رویکرد در اکثر کشورها مقیاس منطقه‌ای مناسب‌ترین واحد توسعه به شمار می‌رود و این امر دو علت دارد: از یک سو مقیاس شهرستان آن قدر کوچک است که دسترسی خانوارهای روستایی به وظایف شهری را به آسانی ممکن می‌سازد و از سوی دیگر آن قدر بزرگ است که بر محدودیت‌های استفاده از روستا به عنوان واحد اقتصادی برگزیده برای رشد و متنوع سازی اقتصاد غلبه نمایند. همچنین رویکرد اگروپلین مطرح می‌کند که اگر برنامه‌ریزی در سطحی سازمان‌دهی شود که به تولیدکنندگان و خانوارهای روستایی نزدیک باشد، بهره‌گیری از دانش محلی (دانش عوام) در آن راحت تر و مثمر ثمر تر خواهد بود (Douglass, 1998: 3&4).

این رویکرد تجسم ایجاد شهرها و کشتزارها بود. روستا- شهرهایی که پاره‌ای از عناصر کلیدی شهر گرایی را در نواحی کوچک پر تراکم روستایی در خود داشته باشد. در ناحیه روستا- شهری، شهر سنتی، اندازه یا تراکم معینی در آن نقش بازی می‌کند. خدمات و وسایل آسایشی در خور مقیاس خود دارد که بر وضع موجود سطح توسعه فرهنگی و اقتصادی آن انطباق یافته است. مقدار زیادی اشتغال غیر کشاورزی دارد و دارای اختیارات خودگردانی است. به این معنی، نواحی روستا- شهری را می‌توان به طور حقیقی شهرهای کشاورزی (شهرهای واقع به کشتزارها) نامید که از لحاظ جمعیت در جدول توزیع شهرهای کشور بر حسب اندازه، در وسط قرار می‌گیرد (فریدمن، داگلاس، ۱۳۶۳، ۶۱-۶۳). آن‌ها در انتقاد از راهبرد قطب رشد نوشتند که این راهبرد، ساختارهای وابستگی دوگانه‌ای ایجاد کرده است که این ساختارها ضمن کمک به تحقق نرخ‌های رشد، مجموعه‌ای از مسائل بالقوه انفجار آمیزی آفریده است که از آن جمله هستند: بیکاری پنهان در شهرها، نابرابری فزاینده درآمد، کمبودهای مواد غذایی مزمین و فزاینده و شرایط مادی رو به زوال در روستاها (فریدمن و داگلاس، ۱۹۷۵: ۷۰).

در این رویکرد نواحی روستا- شهری را می‌توان محدوده‌ای محصور تعریف کرد که شامل مجموعه‌ای از روستاها و مزارع و شهر کوچکی با اختیار بر منابع هر قلمرو و قدرت خودگردانی (بر اساس همیاری متقابل و مشارکت همگانی) می‌بایست به رسمیت شناخته شود که در واقع حفاظت از تولید محل و جلوگیری از قدرت خارجی و نگهداری ارزش افزوده داخلی را تدبیر نماید. از جنبه فضایی تصور شده که این محدوده تراکم جمعیتی در حدود ۲۰۰ نفر در کیلومتر مربع و شعاعی قابل رفت‌وآمد در حدود ۵ تا ۱۰ کیلومتر (حداکثر یک ساعت با دوچرخه) دارا باشند. مرکز آن روستا- شهر (کشت شهر) از ۵ تا ۳۰ هزار نفر جمعیت با شبکه ارتباطی خوبی با تمام نقاط درون قلمرو برخوردار است. منظومه در مجموع بین ۲۰ تا ۱۰۰ هزار نفر جمعیت داشته که مقیاس مناسب برای شناخت نسبی ساکنین، مشارکت همه‌جانبه و حسابرسی متقابل در نظر گرفته شده است (Fridman & Douglass, 1975: 70).

فریدمن راهبرد توسعه شتابان روستایی را گزینه مناسب توسعه، یا راهبرد دوم در مقابل راهبرد توسعه اقتصادی به عنوان راهبرد اول که در کشورهای در حال توسعه افزایش فقر و دوگانگی را به همراه داشته، مطرح می‌سازند. به اعتقاد وی همان‌گونه که ایجاد مراکز رشد، لازم راهبرد اول است، راهبرد توسعه شتابان روستایی به چارچوب آزمایشی و فضای مناسبی احتیاج دارد. روستا- شهر روش عملیاتی کردن راهبرد توسعه شتابان روستایی و پایه فضایی برای اجرای این راهبرد به شمار می‌رود.

اولین گام‌ها برای اجرای این راهبرد شامل مراحل زیر است:

۱- تغییر چهره نواحی روستایی از طریق انطباق عناصر زندگی شهری بر زمینه‌های ویژه روستایی، معنی این کار آن است که به جای سرمایه‌گذاری در شهرها و تشویق انتقال روستاییان به آنجا، سرمایه‌گذاری در نواحی روستایی، آبادی‌های کنونی را متحول سازیم و ترکیب جدیدی به آن بدهیم که آن را روستا- شهر (agropolis) یا شهر کشاورزی می‌نامیم. در توسعه روستا- شهری تصادم دیرینه بین شهر و روستا برداشته می‌شود.

۲- گسترش شبکه کنش‌های متقابل اجتماعی در نواحی روستایی که فراتر از محدوده یک ده منفرد است و نیز ایجاد کردن فضای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی یا ناحیه شهری.

۳- کاهش نابه سامانی اجتماعی در مسیر توسعه، حفظ انسجام خانواده، تقویت روانی و بنای نظم اجتماعی نوینی برای شکستن استعداد فردی و اجتماعی.



۴- تثبیت درآمد روستایی و شهری و کاهش اختلاف درآمدی بین آن‌ها از طریق تنوع بخشیدن به کارهای تولیدی و گسترش فعالیت‌های غیر کشاورزی.

۵- اتصال نواحی روستایی-شهری به شبکه‌های ارتباطی منطقه‌ای، از طریق بهبود کانال‌های ارتباطی میان نواحی روستا شهری و شهرهای بزرگ‌تر.

۶- طراحی نظام تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی که با ویژگی‌های محیط مناسب باشد و مردم محل برای تعیین اولویت‌ها و در اجرای برنامه‌ها حق انتخاب داشته باشند. نظام اداری که قدرت موثر تصمیم‌گیری را به نواحی روستا شهری تفویض نماید، آن‌ها را برای بهره‌گیری از امکانات موجود محیط قادر سازد، دانش و معلومات تجربه‌ی شخصی ساکنان محلی را به دانش رسمی و تخصصی متخصصان در توسعه روستا شهری پیوند دهد و احساس هویت محلی مردم را نسبت به فضای اجتماعی وسیع تر روستا شهر تشویق و تقویت کند.

۷- فراهم ساختن منابع مالی برای توسعه روستا شهری از طریق: الف) ایجاد این تضمین که قسمت اعظمی از پس اندازهای محلی در همان ناحیه سرمایه‌گذاری می‌شود. ب) ایجاد نظم کار به جای مالیات برای هر عضو بالغ اجتماعی. ج) انتقال اعتبارات توسعه از مراکز شهری و نواحی صنعتی به روستا شهرها. د) تغییر شرایط نامساعد دادوستد بین جمعیت‌های روستا شهری به نفع روستاییان. (جمعه پور، ۱۳۸۷: ۱۰۸ و ۱۰۷)

داگلاس اعتقاد دارد؛ روستا- شهر نسبت به یک قطب رشد صنعتی بیشتر یک مکان مرکزی برای فعالیت‌های غیر کشاورزی و کارکردهای اداری- سیاسی به شمار می‌رود. رویکرد اگروپلیتن بر این نکته تأکید دارد که در غالب کشورها این محدوده از نظر وسعت مناسب‌ترین واحد توسعه به شمار می‌رود، چرا که برای دسترسی مکرر خانوارهای روستایی به کارکردهای شهری به اندازه کافی کوچک است. این رویکرد همچنین پیشنهاد می‌کند اگر دانش محلی در سطح خانوارها و تولیدکنندگان روستایی سازمان‌دهی شود بهتر می‌تواند در فرایند برنامه‌ریزی ترکیب شود (Douglass, 1998:4).

به طور کلی رویکرد اگروپلیتن بر اهداف و فرضیات زیر تأکید دارد:

الف) تغییر چهره نواحی روستایی، از طریق انطباق عناصر زندگی شهری بر زمینه‌های ویژه روستایی؛ از این مطلب استنباط می‌شود که به جای سرمایه‌گذاری در شهرها و تشویق انتقال روستاییان به آنجا، با سرمایه‌گذاری در نواحی روستایی، آن‌ها را تشویق کنیم که در جای خود بمانند و به این ترتیب، آبادی‌های کنونی را متحول سازیم و ترکیب جدیدی به آن بدهیم که آن را روستا- شهر یا شهر کشاورزی می‌نامیم. در توسعه روستا- شهری، تصادم دیرینه بین روستا- شهر از میان برداشته می‌شود.

ب) گسترش شبکه کنش‌های متقابل اجتماعی در نواحی روستایی که فراتر از محدوده یک ده منفرد است و نیز ایجاد کردن فضای اجتماعی- اقتصادی و سیاسی، یا ناحیه روستا- شهری.

ج) تأکید بر حفاظت و پشتیبانی و افزایش توان رفع نیازهای اساسی ساکنین منظومه به جای معیار متداول رشد تولید ناخالص (این) رویکرد کاهش نابرابری‌های درآمدی بین طبقات اجتماعی و بین نواحی شهری و روستایی را هدف‌گیری کرده و به ویژه با باز تخصیص منابع، تغییر قیمت‌گذاری محصولات و اشاعه فن آوری مناسب تأکید می‌کند.

د) خودگردانی و ایجاد آگاهی جمعی از طریق «یادگیری اجتماعی» Social Learning و نهادینه شدن مشارکت فراگیر در روند برنامه‌ریزی از پایین به بالا، مبنای منظومه است که مفهوم کلیدی در تحقق این راهبردها، «اجتماع محلی» Community است یا به عبارتی «توانمند سازی جمعی» Collective Empowerment، اجتماعات.

ه) کاهش نابسامانی اجتماعی در مسیر توسعه، فقط انسجام خانواده، تقویت تأمین روانی و بنای نظم اجتماعی نوینی برای شکفتن استعداد فردی و اجتماعی.

و) اتصال نواحی روستا- شهری به شبکه‌های ارتباطی منطقه‌ای از طریق بهبود کانال‌های ارتباطی میان نواحی روستا- شهری و شهرهای بزرگ‌تر و از طریق منطقه‌ای کردن خدمات مهم‌تر و پیچیده‌تر و فعالیت‌های پشتیبانی که به پایه جمعیتی بیشتر از یک ناحیه احتیاج دارد.

ز) فراهم ساختن منابع مالی برای توسعه روستا- شهری از طریق:

- ایجاد تضمین که قسمت اعظمی از پس اندازهای محلی، در همان ناحیه سرمایه‌گذاری می‌شود.

- ایجاد نظام کار به جای مالیات، برای هر عضو بالغ اجتماع

- انتقال اعتبارات توسعه از مراکز شهری و نواحی صنعتی به روستا- شهرها

- تغییر شرایط نامساعد دادوستد بین جمعیت‌های روستا- شهری به نفع روستاییان (فریدمن و داگلاس، ۱۳۶۳: ۵۹ و ۶۱).

رهیافت اگروپلیتن (کشت- شهری) که برای نواحی روستایی فشرده در جنوب شرقی آسیا مطرح شده بود موارد زیر را جهت توسعه ناحیه‌ای با اکثریت روستایی پیشنهاد کرده است: درون ناحیه‌ای بودن، حفاظت گرا بودن، خودگردانی و نهادینه شدن مشارکت. اگر قرار است منظومه کشت - شهری توسعه یابد، توسعه را خود تعیین کرده، خود راه انداخته و خود صاحبش می‌شود. در رابطه با مناسبات بین منظومه‌ها، پیشنهاد شده که نظام اداره ناحیه به صورت شورایی از نمایندگان منظومه‌ها باشد که این شورا رابط بین سطح محلی (منظومه) و سطح ملی نیز محسوب می‌شود. (آسایش، ۱۳۸۲: ۸۱ و ۸۲)

انتقادهای اصلی بر این نظریه توسعه منطقه‌ای شامل موارد زیر است:

۱- این نظریه جهان‌شمول نبوده و مختص مناطق کشاورزی فشرده است و رابطه‌اش با دیگر مناطق روشن نیست.

۲- فرض مهم در این نظریه این است که درون محدوده‌ی فضایی منظومه منابع طبیعی، انسانی و مالی کافی وجود داشته و بازدارنده‌ی اصلی را زه کشی آن‌ها به خارج از منظومه دیده است. حال آنکه ممکن است ضعف منابع باشد و بدون محرکه بیرونی خروج از بن بست توسعه نیافتگی میسر نباشد.

۳- در طی زمان با برخورداری از منابع و نیز با تفاوت‌های فرهنگی و تاریخی دچار تمایزاتی در سطح توسعه‌یافتگی شده که احتمال برقراری سازوکار جدیدی، مشابه مرکز-پیرامون مابین آن‌ها ست.

۴- این شیوه توسعه درون‌گرایی منطقه‌ای به تعادل‌های برون‌مرزی که لازمه حفظ حق حاکمیت جوامع و استقلال آن‌هاست بی‌توجه بوده و فرض عدم دخالت نظام جهانی براین گونه توسعه خوش‌بینانه است. برای این چنین تعادل‌هایی توسعه صنعتی عظیمی نیاز است.

۵- در عمل و واقعیت هیچ کشوری برای این حد از تفویض اختیار و آزادی‌های منطقه‌ای راغب نبوده و به ویژه با تهدیدات جهانی در موزاییکی کردن دولت-ملت‌های بزرگ، بدبینی‌های زیادی در ایجاد منظومه‌ها به وجود آمده است.

۶- گفته می‌شود این نظریه به اهداف مساوات طلبانه خود به دلیل نادیده گرفتن مشکلات ساختاری جامعه نخواهد رسید. هیچ تضمینی وجود ندارد که تصمیماتی که در سطح پایین تر تعیین می‌شوند، بیشتر به نفع فقرا و ضعفا خواهند بود، زیرا ساختار اقتدار محلی ممکن است گرایش تبعیض‌آمیز بیشتری علیه آن‌ها داشته باشد.

۷- و سرانجام انتقادی عمومی که متوجه تمامی نظریات توسعه منطقه‌ای است: آیا هدف خوشبختی مردم است و یا خوشبختی مکان؟ (people prosperity place prosperity?)

۸- اگر هدف مردم است پس چرا سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها را متوجه مکان‌های ویژه‌ای (مثلاً محروم) کنیم درحالی‌که رشد اقتصادی خود مناسب‌ترین مکان‌ها را انتخاب می‌کند و ما در واقع با این سیاست‌ها مانع تداوم و تحقق توسعه می‌شویم. در برابر انتقاد اساسی «خوشبختی مردم یا مکان» فریدمن و ویور (C. weaver) به طرح دو برخورد کلی در برنامه‌ریزی منطقه‌ای می‌پردازد که اگرچه می‌توانند مکمل یکدیگر باشند، لیکن در تضاد باهم بوده‌اند. برخورد عملکردی (Functional) و برخورد قلمرویی (Territorial). برخورد عملکردی بر مبنای منافع فردی متقابل، به تمرکز قدرت از بالا می‌انجامد و فضای اقتصادی را یکپارچه می‌سازد. برخورد قلمرویی بر مبنای حقوق و مسئولیت‌های متقابل افراد یک اجتماع، به ایجاد قدرت از پایین پرداخته و فضای زندگی را یکپارچه می‌سازد. برخورد عملکردی معمولاً همراه با؛ تولید- محوری، شهر و صنعت، قطب رشد، بزرگراه، ...

برنامه‌ریزی فضایی در مقیاس ملی، رشد و کارایی، هماهنگی عمودی و منطقه برای مجموعه ملی است. درحالی‌که برخورد قلمرویی معمولاً همراه با؛ مردم-محوری، روستا و کشاورزی، اگروپلیتن، برنامه‌ریزی فضایی در مقیاس ملی و منطقه‌ای، عدالت و توزیع؛ هماهنگی افقی و منطقه برای مجموعه اجتماعات محلی است. از این دیدگاه تحقق «خوشبختی مردم» در گرو محدوده‌ای خودگردان با مشارکت قدرتمندانه اجتماعات آن است و لذا خوشبختی مردم از مکان تفکیک‌ناپذیر است (صرافی، ۱۳۷۹: ۱۲۸).



از جنبه اقتصادی و اجتماعی، رفع نیاز ساکنین، افزایش تولید روستایی، کاهش نابرابری درآمدی بین طبقات اجتماعی و بین نواحی شهری و روستایی، تخصیص مجدد منابع، اصلاحات ارضی، تغییر قیمت‌گذاری محصولات، اشاعه فناوری مناسب و توازن شهر و روستا مهم‌ترین اهداف این راهبرد محسوب می‌شود. از جنبه سیاسی- فرهنگی نیز کارکردهای مثبتی برای این راهبرد ارائه شده است (فریدمن و داگلاس، ۱۳۶۳، ۶۱-۶۳). با بررسی سوابق و روند برنامه‌های عمران روستایی در ایران ملاحظه می‌شود که راهبرد اگروپولیتن با توسعه روستایی- شهری به طور مشخص هیچ‌گاه به طور کامل در برنامه‌ها و طرح‌ها و توسعه روستایی مطرح نشده است. با این حال ابتدا میسررا در طرح خود در قالب برنامه‌ریزی مکانی چند سطحی که برای کشور ارائه داد، یکی از اهداف خود را در این زمینه «ایجاد جامعه روستا- شهری فارغ از تراکم شهری و انزوای روستایی» مطرح کرد. سلسله‌مراتب ارائه‌شده از **کانون‌های رشد توسط میسررا** در همین راستا بود (رضوانی، ۱۳۹۰: ۱۰۰ و ۱۰۱).

نظریه عملکردهای شهری در توسعه روستایی (UFRD)^۱

این نظریه برای اولین بار توسط دنیس راندینلی در سال ۱۹۷۶، در راستای ابعاد مکانی - فضایی برنامه‌ریزی‌های منطقه‌ای و فضایی به عنوان مکمل سایر انواع برنامه‌ریزی منطقه‌ای ارائه کرد. راندینلی در این رویکرد از نظریات جانسون بهره گرفته است که معتقد است «از نظر تاریخی، رمز توسعه اقتصادی کشورهای صنعتی در ارتباط بین مراکز شهری و نواحی پیرامون آنها، و در پیدایش الگوی فضایی که در آن مکانهای مرکزی در جاهای مناسب قرار گرفته اند، نهفته است. خصوصاً اینکه شهرهای بازاری، تجاری شدن کشاورزی را تحرک بخشیده و امر مبادله موثر کالا و خدمات را تسهیل کرده اند».

در این رویکرد، استراتژی مورد نظر برای ارتقای توسعه روستایی، توسعه شبکه‌ای از شهرهای کوچک، میانی و بزرگ است که هر یک کارکردهای مرکزی سلسله مراتبی (مانند خدمات، تسهیلات و زیرساخت‌ها) را فراهم می‌کنند.

بنا به راهبرد UFRD ایجاد شهرهای کوچک علاوه بر فراهم نمودن بازاری برای محصولات روستایی، می‌تواند خدمات اساسی و امکانات عمومی را نیز برای جمعیت روستایی مهیا سازد؛ بنابراین شهرهای کوچک می‌توانند به عنوان حلقه اتصال نواحی روستایی و شهرهای میانی، اساس توسعه منطقه‌ای قرار بگیرند.

به طور کلی، این رویکرد بر مفهوم برنامه‌ریزی منطقه‌ای با یکپارچگی عملکردی-فضایی استوار است. راندینلی معتقد است که یک نظام سکونت‌گاهی با سلسله مراتبی انسجام‌یافته از سکونت‌گاه‌ها در سطوح مختلف، می‌تواند نقش مهمی در توسعه منطقه‌ای داشته باشد.

چارچوب مفهومی این رویکرد بر اصول و ویژگی‌های زیر استوار است؛

- ۱- رویکرد UFRD بر ابعاد فضایی- مکانی توسعه منطقه‌ای و بر شکل مکان گرای برنامه‌ریزی و تحلیل تأکید دارد.
- ۲- رویکرد UFRD سعی در ایجاد یک فرایند برنامه‌ریزی مداوم، به جای تولید یک طرح جامع توسعه منطقه‌ای دارد.
- ۳- رویکرد UFRD یک فرایند تحلیل فضایی خط مشی گرا و مسئله گراست و ماهیت انضمامی و اخباری دارد.
- ۴- رویکرد UFRD از روش‌ها و تکنیک‌هایی استفاده می‌کند که به آسانی توسط برنامه‌ریزان به کار گرفته می‌شود و همچنین به آسانی برای سیاست‌گذاران قابل درک است.
- ۵- رویکرد UFRD بر استفاده حداکثر از اطلاعات موجود برای تحلیل تأکید دارد و جمع‌آوری اطلاعات و داده‌های جدید را فقط برای مواردی که خلأ اطلاعاتی قابل توجهی در بعضی زمینه‌ها وجود داشته باشد، توصیه می‌کند.
- ۶- رویکرد UFRD بر استفاده از ترکیبی از روش‌های تحلیلی توأم با به‌کارگیری دانش عمومی در مورد منطقه مورد مطالعه تأکید دارد.

¹ - Urban Function in Rural Development

نظریه دنیس راندینلی

دنیس راندینلی^۱ - استاد دانشگاه سیراکیوز آمریکا - در تحلیل روابط شهر و روستا بر محور سیاست توسعه، در سلسله مراتب شهری بر جمعیت شهری تأکید می‌کند. او می‌گوید: اهداف توسعه روستایی جدا از شهرها عملی نیست؛ زیرا بازارهای اصلی برای دریافت مازاد تولیدات کشاورزی در مراکز شهری قرار گرفته است. از طرفی بیشتر عوامل تولید از امکانات سازمان‌های شهری بهره‌مند می‌شوند و خدمات مورد نیاز جامعه روستایی مانند بهداشت و درمان و آموزش و غیره که در حوزه‌های روستایی توزیع می‌گردد از مراکز شهری به دست می‌آید؛ از این رو وی پیشنهاد می‌کند که در صورتی که دولت‌ها بخواهند در سطوح اجتماعی و فضایی به توسعه گسترده دست یابند باید پراکندگی جغرافیایی سرمایه‌گذاری‌ها را تقویت کنند و این امر از طریق عدم تمرکز و سیستم یکپارچه شهرها ممکن می‌شود و امکان دسترسی به بازارها را برای مردمی که در همه بخش‌های کشور یا ناحیه زندگی می‌کنند فراهم می‌آورد. (شکویی، ۱۳۷۹: ۳۱۳).

در نظریه راندینلی ایجاد شهرهای کوچک در پیوند عملکردی با حوزه‌های روستایی، محور قرار گرفته تا تنوع بخشیدن به اقتصاد، صنعتی کردن، عرضه خدمات پشتیبانی و تجاری کردن کشاورزی و غیره و سرانجام سازمان‌دهی و مدیریت توسعه را برآورده سازند؛ بنابراین بحث بر سر جلوگیری از رشد شهر بزرگ نبوده، بلکه هدایت سرریز این رشد به نقاط مورد نظر که در پیوند عملکردی با حوزه نفوذشان بوده و فضای ملی را یکپارچه می‌سازند است. در اینجا برخلاف جداسازی محدوده‌ای منتخب (حاشیه از مرکز)، تلاش در اتصال بیشتر و یکپارچه‌سازی فضایی است. راندینلی می‌گوید: تأثیر نافذ و عظیم سرمایه‌گذاری دولتی در ایجاد کلان‌شهرها نشان می‌دهد که دولت‌ها قادرند در رشد شهرهای متوسط و نیز از طریق تمرکززدایی یا تجمیع تأثیر بگذارند و توزیع متعادل تری از جمعیت شهری و فعالیت‌های تولیدی اقتصادی ایجاد کنند. لزوماً تغییر می‌بایست در توزیع راهبردی (استراتژی) سرمایه‌گذاری‌ها صورت پذیرد (صراف، ۱۳۷۷: ۱۲۰). راندینلی پیشنهاد می‌کند: اگر توسعه اقتصادی همراه با برابری اجتماعی و جغرافیایی بیشتری مد نظر باشد، بایستی سرمایه‌گذاری بر اساس الگوی «تمرکز غیر متمرکز» (Decentralized Concentration) انجام گیرد؛ به عبارت دیگر سرمایه‌ها بایستی از نظر استراتژیکی در سکونتگاه‌های شهری استقرار یابند تا بتوانند برای جمعیت زیادی که در آنجا و در نواحی روستایی نسبتاً کم تراکم پیرامون آن سکونت دارند، به آسانی قابل دسترسی باشند.

انواع پیوندهای روستایی - شهری بر اساس نظر راندینلی (۱۹۸۵)

ردیف	نوع پیوند	عنصر پیوند
۱	پیوندهای فیزیکی	جاده‌ها - خطوط راه آهن - خطوط هوایی - درون وابستگی‌های اکولوژیکی
۲	پیوندهای اقتصادی	الگوهای بازار - جریان مواد خام و کالاهای واسطه‌ای - پیوندهای تولیدی - الگوی مصرف و خرید - جریان‌های درآمد و سرمایه - جریان‌های کالایی بخشی و بین منطقه‌ای - پیوندهای تقاطعی
۳	پیوندهای حرکت جمعیتی	الگوی مهاجرت - رفت و آمد به محل کار
۴	پیوندهای تکنولوژیکی	درون وابستگی تکنولوژیکی - سیستم‌های آبیاری - سیستم‌های مخابراتی
۵	پیوندهای تعامل اجتماعی	الگوی دید و بازدید - الگوی قومی - آداب و رسوم و فعالیت‌های مذهبی - تعامل بین گروه‌های اجتماعی
۶	پیوندهای مربوط به ارائه خدمات	جریان انرژی و شبکه‌ها - خدمات شبکه‌های اعتباری و مالی - پیوندهای آموزشی. حرفه‌آموزی و ترویجی - نظام‌های ارائه خدمات بهداشتی - الگوی خدمات تخصصی. تجاری و تکنیکی - نظام‌های خدمات و حمل و نقل
۷	پیوندهای سیاسی اداری و سازمانی	روابط ساختاری - جریان بودجه‌ریزی دولتی درون وابستگی‌های سازمانی - الگوی اقتدار. تصویب و سرپرستی - الگوی معامله بین هیئت‌های بررسی - زنجیرهای غیررسمی و تصمیم‌گیری سیاسی

^۱ -Dennis Rondinelli

مدل مرکز - پیرامون^۱:

مدل مرکز - پیرامون اساساً بر نظریات پریش (۱۹۵۹) درباره توسعه‌نیافتگی کشورهای جهان سوم استوار است. این مدل ما را در توضیح اینکه چرا برخی نواحی داخلی شهر از شکوفایی قابل‌ملاحظه‌ای برخوردارند، درحالی‌که دیگر نواحی نشانگر تمامی نشانه‌های محرومیت و فقر شهری‌اند، یاری می‌نماید. خدمات، سرمایه‌گذاری و مشاغل در بخش تجاری مرکزی هسته متمرکز می‌باشند، درحالی‌که نواحی پیرامونی ممکن است از اثر رخنه به پایین هسته سود ببرند. برای مثال در جریان روزانه کارگران از پیرامون به مرکز را می‌توان چنین اثری را مشاهده کرد. تمرکز جمعیت، امکانات، خدمات و کارکردهای متنوع در مرکز سبب می‌گردد جمعیت نواحی پیرامونی برای رفع نیازهای خویش به آنجا مراجعه کنند که این امر بر مرکزیت، قدرت و تسلط مرکز می‌گردد (Friedmann, 1966).

مطابق این مدل، دو جزء اصلی نظام سکونتگاهی عبارت‌اند از: مرکز، به عنوان کانون قدرت و سلطه و پیرامون، به عنوان جزء وابسته به کانون مرکزی. این‌گونه وابستگی، در نتیجه نابرابری بین مرکز و پیرامون در مبادله کالاهای تولیدی، تمرکز قدرت اقتصادی، نوآوری، رشد اقتصادی و فعالیت تولیدی پدیدار می‌گردد.

به‌طور کلی و در مقیاس جهانی، در این مدل، کشورهای صنعتی به عنوان مرکز و کشورهای غیر صنعتی به عنوان حاشیه یا پیرامون قلمداد می‌گردند. سازوکارهای حاکم بر نوع روابط و مناسبات جاری میان این دو دسته کشورها، شالوده اصلی توسعه‌نیافتگی به شمار می‌رود.

مدل مرکز- پیرامون در بسیاری از منابع با نام جان فریدمن همراه است. فریدمن این مدل ارتباطی را در ۱۹۶۶ م با تأکید بر جنبه‌های فضایی و به عنوان دومین مرحله از مراحل چهارگانه توسعه اقتصادی- فضایی معرفی کرد. در نظریه فریدمن، مرکز به مثابه کانون قدرت، هدایت و سلطه، محل تجمع و تمرکز آراء و اندیشه‌ها، پیشرفت علمی و فناوری، سرمایه و نیز کانون توسعه بشمار می‌آید و در مقابل، پیرامون، به مثابه فراهم‌کننده منابع تأمین نیازهای مرکز، جایگاهی کاملاً وابسته دارد.

ویژگی‌های اساسی مدل مرکز- پیرامون به شرح زیر است:

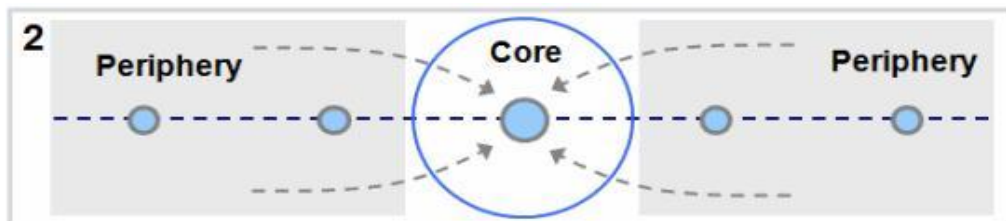
- رابطه مرکز- پیرامون از نوع مناسبات سلطه است، ساختار قطبی این روابط با جریان جابه‌جایی عوامل اصلی تولید، نیروی انسانی، منابع، مواد خام، سرمایه و مانند آن، از پیرامون یا حاشیه به مرکز پدیدار می‌گردد؛
 - بادوام روابط و بقای تقسیم کار فضایی سنتی بین شهر و روستا و تا هنگامی‌که روستا تولیدکننده صرف مواد خام و محصولات کشاورزی است، مبادله تجاری به نفع مرکز دوام خواهد یافت؛ و با ادامه این روابط، نابرابری‌های فضایی افزایش می‌یابند و زمینه‌ساز تقاضا برای برخورداری بیشتر پیرامون می‌شود. در پی آن، تحولات از مرکز به سوی پیرامون تسری می‌یابند سبب توازن نسبی پیرامون با مرکز و نهایتاً، کل فضای منطقه‌ای و ملی می‌گردد.
 - بدین‌سان، کانون‌های شهری در این مدل از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند و نه تنها به عنوان عامل وحدت‌بخش فضایی عمل می‌کنند، بلکه کانون به جریان انداختن نوآوری، اطلاعات، فناوری، مدیریت و توسعه بشمار می‌روند.
- فریدمن تحقق فرایند توسعه اقتصاد فضا را در چهار مرحله فرض می‌کرد؛ این چهار مرحله عبارت‌اند از:

- ۱- مرحله جامعه ماقبل صنعتی و اقتصاد محلی و یک ساختار سکونتگاهی با مقیاس کوچک. در این مرحله، سکونتگاه‌ها، از جمله شهرها، هنوز سازمان فضایی نیافته‌اند و هر یک به صورت منفرد در سطح محلی عمل می‌کنند؛ همچنین در این مرحله هر یک از عناصر ساختار سکونتگاهی به صورت منفرد توزیع شده‌اند و دارای قابلیت نقش‌پذیری ناچیزی‌اند (Friedmann, 1966).

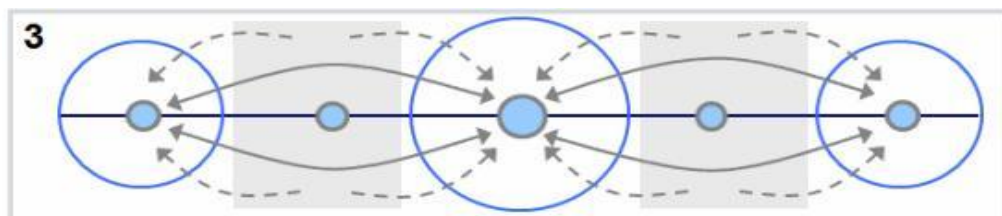


¹ - Core-Periphery Model

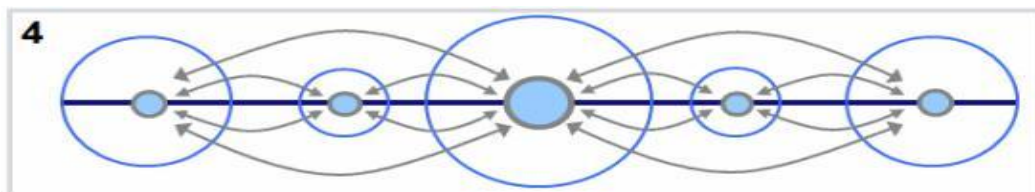
۲- مرحله شکل‌پذیری مناسبات مرکز- پیرامون. در این مرحله تراکم اقتصادی، به عنوان نتیجه تراکم سرمایه و رشد صنعتی، در مرکز شروع می‌شود و شهر کانونی پدیدار می‌گردد که سلطه اقتصادی- فضایی خود را بر پیرامون، یعنی شهرهای کوچک‌تر و محیط‌های روستایی برقرار می‌کند و موجب جذب منابع، تولیدات و سرمایه به سوی خود می‌شود (Friedmann, 1966).



۳- مرحله پراکنش فعالیت‌های اقتصادی یا مرحله جامعه صنعتی. این مرحله که در مناطق حاشیه و برخی بخش‌های آن‌ها روی می‌دهد، از طریق رشد و پیشرفت اقتصادی و پخش اثرات آن در دیگر مراکز ظاهر می‌شود (Friedmann, 1966).



۴- ادغام و یکپارچگی فضایی یا جامعه فرا صنعتی. در این مرحله سیستم شهری کاملاً یکپارچه می‌شود و نابرابری‌ها به طور چشمگیری کاهش می‌یابند. توزیع فعالیت‌های اقتصادی باعث ایجاد تخصص‌گرایی و تقسیم کار در ارتباط با جریان‌های شدید در امتداد مسیرهای حمل‌ونقل (که دارای گنجایش بالایی هستند) می‌گردد (Friedmann, 1966). مطابق آن، بخش‌های گوناگون و کم‌وبیش توسعه‌یافته اقتصاد با یکدیگر رابطه متقابل برقرار می‌کنند و از طریق امکانات ارتباطی، جریان نوآوری، اطلاعات، کالاها، خدمات و مانند آن تحقق می‌یابد (سعیدی، ۱۳۸۸: ۴۵).



مدل مرکز- پیرامون به عنوان مدلی برای بررسی نحوه سازمان‌پذیری فضای فعالیت انسانی مبتنی بر توزیع نامتعادل و نابرابر قدرت اقتصادی و اجتماعی در مقیاس‌های متفاوت (ملی، ناحیه‌ای و منطقه‌ای) نیز قابل بررسی است. در همین ارتباط و در تبیین روابط شهر و روستا، شهرهای بزرگ و مراکز تجمع فعالیت‌های اقتصادی (عمدتاً صنعتی- تجاری) به عنوان مرکز و حوزه‌های روستایی پیرامونی به عنوان حاشیه/ پیرامون مطرح می‌شوند (دانشنامه مدیریت شهری و روستایی، ۱۳۸۸). این روابط نابرابر در بسیاری موارد، با اتخاذ رهنمودهای خاص اقتصادی- تجاری که به نفع مرکز تمام می‌شود، گسترش‌یافته، نهایتاً به مهاجرت و جاری شدن هرچه بیشتر سرمایه از حوزه‌های پیرامونی به مرکز منجر می‌شود. در مطالعات جغرافیایی امروزی، گاهی از اصطلاح فضای حاشیه‌ای استفاده می‌شود که منظور عرصه‌های روستایی در چارچوب این مدل است (همان، ۱۳۸۸). در کشورهای جهان سوم، رابطه شهر و روستا میراث الگویی سودجویانه است و شهرها مراکز جذب و روستاها مراکز دفع می‌باشند چنانکه در این رابطه فریدمن معتقد است: رابطه شهر و روستا آثار گوناگونی بر فضای شهری و روستایی می‌گذارد و تسلط مرکز (شهر) بر فضای پیرامون (روستا)، شش اثر مهم بر روستاهای پیرامون می‌گذارد که عبارت‌اند از: ۱. اثر سلطه ۲. اثر اطلاعاتی ۳. اثر روانی ۴. اثر مدرنیزاسیون ۵. اثر پیوند ۶. اثر تولیدی. از نظر فریدمن ناحیه پیرامونی روستایی، بهای مدرنیزه شدن مادر شهر است (مهندسين مشاور دی اچ وی ۱۳۷۱: ۴۸). لیپتون معتقد است قدرت شهرنشینان همواره بیش از